

<p>برماست یکی شویم (صفحه ۱۰)</p> <p>آینده بشریت و محیط زیست (صفحه ۹)</p> <p>زمستان می گذرد (صفحه ۱۷)</p>	<p>ایجاد حزب پیشرو کارگری (صفحه ۷)</p> <p>یاد رفیق شیدان وثیق (صفحه ۱۰)</p>	<p>تبریک سال نو میلادی (صفحه ۶)</p>
<p>خاطرات ترزا نوچه</p>	<p>نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا</p>	<p>متشکل و متحد شویم و برای پیروزی</p>
<p>صفحه آخر</p>	<p>صفحه آخر</p>	<p>صفحه آخر</p>
<p><b>شانزدهم آذر روز دانشجو گرامی باد!</b></p> <p>۱۶ آذر ۳۲ روز اعتراض قاطع دانشجویان دانشگاه تهران علیه دخالت امپریالیسم در امور ایران و همدستی ارتجاع داخلی است. ۱۶ آذر ۳۲ در عین حال نشانی روشن از نقش پیشتاز و تاریخ ساز جنبش دانشجویی ایران است؛ جنبشی که در تاریخ معاصر ایران همواره در سنگر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاع داخلی ایستاده و مقاومت کرده است.</p> <p>هفتاد و دو سال از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می گذرد؛ کودتایی که سازمان سیا آمریکا با همکاری ام آی ۶ انگلیس و همراهی دربار پهلوی و بخش هایی از روحانیت محافظه کار به رهبری آیت الله ابوالقاسم کاشانی، و با بهره گیری از چماقداران جنوب تهران به سرکردگی شعبان جعفری معروف به «بی مخ»، علیه حکومت</p> <p>صفحه ۲</p>	<p><b>ستارگان سرخ همچنان می درخشند</b></p> <p>سازمان داد. در آن سال، تا شب یلدا، رفقا معصومه طوافچیان، مهوش جاسمی، گرسیوز برومند، خسرو صفایی و پرویز واعظزاده مرجانی که بیش از هفت سال در شرایط خفقان و سرکوب توانسته بودند زنده بمانند و به فعالیت خود در ایران ادامه دهند - در نبردی نابرابر دستگیر و به قتل رسیدند.</p> <p>یادشان گرامی باد. در سالگرد یادبود آنان، اشاره به درس هایی که از آن تجربه ها آموخته ایم می تواند مفید باشد.</p> <p><b>آموزش نخست</b></p> <p>تئوری مبارزه طبقاتی درست است</p> <p>صفحه ۲</p>	<p>نزدیک به نیم قرن از شب یلدا ۱۳۵۵ می گذرد؛ شبی که دستگاه آدم کش امنیتی ایران شاهنشاهی، بر پایه اطلاعاتی که سیروس</p>   <p>نهانندی در اختیارش گذاشته بود، یورش گسترده ای را علیه نیروهای کمونیستی و چپ</p>
<p><b>فاشیسم و نیروهای باز دارنده اجتماعی</b></p> <p>سئوالی امروز در ذهن اکثر فعالین مترقی جنبش های جهانی متبادر است. چرا فاشیسم در قامت کشورهای معظم امپریالیستی در حال رشد است. بویژه اینکه فاشیسم عمدتاً در قبل از جنگ جهانی دوم قدرت گرفت و باعث کشت و کشتار بیش از ۵۰ میلیون نفر از مردم جهان شد و آوارگی و بلایای متعددی را به جوامع بشری تحمیل کرد. خطر رشد فاشیسم در شرایط کنونی بویژه که ناتو شکل متهاجمی تری را بخود گرفته و دولت های اروپایی در حال مسلح کردن خود به شکل بیسابقه ای هستند بشدت نگران کننده است. جنگ دوم جهانی جنگی بر سر تقسیم غنائیم کشورهای امپریالیستی اروپایی، ژاپن و آمریکا و تقسیم مجدد جهان بود. اما اینک امکان چنین جنگ هایی که ابرقدرت های جهان مستقیم وارد رود روی</p> <p>صفحه ۴</p>	<p><b>گذار تاریخی و نیروهای تعیین کننده آن</b></p> <p>پرسش اصلی آن است که این گذار چگونه شکل می گیرد و کدام نیروها در تعیین سمت و سوی آن نقش ایفا می کنند.</p> <p><b>بخش اول: استعمار چهره عوض کرده</b></p> <p>بعضی واژه ها مثل زخم های کهنه اند؛ ممکن است رویشان پانسمن تازه بگذاری، اما کافی است دست بخورد تا معلوم شود هنوز درد دارد. «استعمار» هم از همان هاست. سال هاست گفته اند تمام شده، پرونده اش بسته شده، جهان از آن عبور کرده است. اما هر بار که ملتی بخواهد راه خودش را برود، همان زخم دوباره سر باز می کند؛ نه با خون ریزی آشکار، بلکه با سوزشی آرام، عمیق و فرساینده. این درد پنهان نشانه ای آن است که استعمار نه ناپدید شده و نه شکست خورده، بلکه <b>چهره عوض کرده است.</b></p> <p>تا وقتی استعمار را فقط با</p> <p>صفحه ۳</p>	<p>این نوشته تلاشی است برای فهم تحولی که در مقیاس جهانی در حال وقوع است؛ تحولی که نه صرفاً جابه جایی قدرت ها و نه تغییر آرایش سیاسی کشورها، بلکه نشانه ای ورود تاریخ به مرحله ای نوین است. آنچه در برابر ما قرار دارد، دگرگونی در شکل اعمال سلطه و هم زمان، فرسایش بنیان های نظامی است که دهه ها خود را بلامنازع می پنداشت.</p> <p>نقطه ای عزیمت این بررسی، تغییر چهره ای استعمار در عصر امپریالیسم متأخر است؛ عصری که در آن سلطه کمتر با اشغال مستقیم و بیشتر با سازوکارهای اقتصادی، مالی، تکنولوژیک و ایدئولوژیک اعمال می شود. در این مسیر، مسئله ای چندقطبی شدن جهان و جایگاه چین نه به عنوان پدیده هایی مقطعی، بلکه به مثابه نشانه هایی از یک گسست تاریخی عمیق تر مورد توجه قرار می گیرد.</p>



## ستارگان سرخی که همیشه... بقیه از صفحه ۱

در جامعه‌ای طبقاتی، مبارزه طبقاتی نیروی محرکه‌ای است که جامعه را برای تغییر انقلابی آماده می‌سازد. امسال شصتمین سالگرد بنیان‌گذاری «سازمان انقلابی حزب توده ایران» است. این سازمان در این سال‌ها راهی سخت، بخرنج و طولانی را پیموده و در هر گام به پیش، در نبردهای پی‌درپی با دشمنان طبقاتی - ابتدا حاکمان سلطنتی و سپس حاکمان ولایت اسلامی - روبه‌رو بوده و قربانیان فراوان داده است.



دشمنان طبقاتی، دشمنانی که چرک خون از پنجه‌هایشان می‌چکد، بهترین فرزندان ازجان‌گذشته جنبش کارگری و کمونیستی را از ما گرفته‌اند. در کشور ما، طبقه کارگر با دشمنانی دوگانه - امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته به سرمایه‌داری جهانی - روبه‌روست و قدرت سیاسی حاکم، سازمانی وحشی، کینه‌توز، خون‌خوار و ضد جنبش‌های آزادی‌خواه، استقلال‌طلب، سوسیالیستی و کارگری است. بخرنجی و دشواری این راه، از ماهیت چنین جامعه‌ای برمی‌خیزد. دشمنی محمدرضا شاه پهلوی با «سازمان انقلابی حزب توده ایران» از آن‌جا ناشی می‌شد که این سازمان با وجود تمامی سرکوب‌ها زنده مانده بود؛ در خارج از کشور از فعال‌ترین تشکلات به‌شمار می‌رفت و در داخل نیز با هر ضربه‌ای خود را نوسازی می‌کرد و به مبارزه ادامه می‌داد. این دشمنی تا آن‌جا پیش رفت که خود شاه مستقیماً در چگونگی برخورد با رفقای ما دخالت می‌کرد. طبق شواهد، از جمله به گفته مأموران ساواک، «دستور از بالا صادر شده بود که شکنجه را تا حد مرگ ادامه دهید». به این شیوه، خسرو صفایی، معصومه طوافچیان و وفا جاسمی زیر شکنجه به قتل رسیدند و سپس در روزنامه‌های رسمی به دروغ اعلام شد که آنان «تروریست» بوده و در درگیری مسلحانه کشته شده‌اند. حال آن‌که حقیقت این است که یا در خیابان‌ها به رگبار بسته شدند، یا پس از دستگیری، زیر شکنجه جان باختند.

معصومه طوافچیان چند روز پیش از دستگیری، درباره همسرش پرویز واعظزاده، مسئول

تشکیلات داخل سازمان انقلابی، در نامه‌ای به رهبری خارج از کشور چنین نوشت: «احساس مسئولیت در قبال خلق و جمع‌آوری و حفظ آنچه او طی هفت سال مبارزه در ایران پرورده است، به ما اجازه نمی‌دهد اظهار تأسف کنیم. این کینه شدید نسبت به رژیم که بی‌رحمانه او را زیر رگبار مسلسل گرفت، فقط با کوشش برای برانداختن آن تسکین خواهد یافت. قوی باشیم و ادامه دهیم، همان‌طور که حمید همیشه خواسته و کرده است.»

ادامه‌دهندگان راه آنان، وفادار به مسیر گلگون‌شده رفقا، با جمع‌بندی از فعالیت‌های موفقیت‌آمیز هفت‌ساله سازماندهی در ایران، رهبری نوینی از رفقا عباس صابری، عباس تمبرچی و خسرو سجادی را شکل دادند؛ رهبری‌ای که توانست، همان‌گونه که رفیق معصومه تأکید کرده بود، دستاوردهای هفت‌ساله را حفظ و گردآوری کند و مبارزه را در قلب دشمن ادامه دهد.

### آموزش دوم

#### سازماندهی در میان طبقه کارگر

طبقه کارگر، گورکن سرمایه‌داری است؛ طبقه‌ای که در مبارزه علیه سرمایه‌داری چیزی جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد. تجربه نشان داد هر جا در میان کارگران فعالیت کردیم، از دید دشمنان امنیتی دورتر ماندیم و بر دوام تشکیلاتی خود افزودیم. بر پایه تجربه سازماندهی، بهترین شیوه کار مخفی، کار توده‌ای است.

ایجاد تشکیلاتی جدا از توده‌ها، به‌صورت حوزه‌های حزبی یا آن‌چه به «خانه‌های تیمی» معروف شد، در شرایط دیکتاتوری سرکوبگر ایران خطا بود و در عمل به شکست انجامید. رابطه کمونیست‌ها با کارگران، چون لب و دندان است و خطمشی سیاسی درست آن است که چنین پیوندی را ممکن سازد.

### آموزش سوم

#### تربیت کمونیستی کادرها و ترویج جهان‌بینی کمونیستی

سختی مبارزه، خشونت دیکتاتوری‌های حاکم و دستگاه‌های امنیتی دست‌نشانده قدرت امپریالیستی و ضد مردمی ایران، همراه با گرایش فاشیستی اسلامی ضد کمونیستی، حاکمیت کشور ما را به مشتی مستبد و آدم‌کش بدل کرده است؛ حاکمیتی که چه در دوره سازمان انقلابی و چه در دوره حزب رنجبران ایران، پس از دستگیری اعضای تشکیلات، آنان را آن‌قدر شکنجه داد که یا تسلیم شوند یا زیر شکنجه جان بسپارند. از این‌رو، تربیت اعضا برای مقاومت تا آخر، وظیفه‌ای حیاتی در سازماندهی کمونیستی جامعه ایران است. بدون چنین کادرهایی، امکان ایستادگی در برابر دشمن وجود ندارد. تداوم فعالیت حزب ما بی‌تردید مروهون رهبران، کادرها و اعضای است که وفادار به کمونیسم و حزب، پایدار ماندند و راه را ادامه دادند.

### دیلیم

## شانزدهم آذر روز دانشجو گرامی... بقیه از صفحه ۱

ملی دکتر محمد مصدق به اجرا گذاشت و آن را سرنگون کرد.

اعتراض ۱۶ آذر دانشجویان دانشگاه تهران واکنشی بود به ورود نیکسون، معاون رئیس‌جمهوری آمریکا به تهران، در شرایطی که فضای دانشگاه پس از کودتا به شدت ملتهب بود. نیروهای مسلح به فرمان محمدرضا شاه، و با وجود مخالفت صریح دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران، وارد حریم دانشگاه شدند و به سوی دانشجویان آتش گشودند. تعدادی را زخمی کردند و سه دانشجو قهرمان؛ بزرگ‌نیا، شریعت‌رضوی و قندچی به خاک و خون کشیده شدند.

بدین ترتیب ۱۶ آذر به روز دانشجو و به یادگار تاریخی مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی بدل شد؛ یادگاری که نسل به نسل و سال به سال زنده نگه داشته شده است. کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایران پرچم ۱۶ آذر را برافراشت، ارگان رسمی خود را «۱۶ آذر» نامید و شعار «مبارزه - اتحاد - پیروزی» را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داد.

امروز نیز دانشجویان به نیروی اجتماعی عظیم، گسترده و تأثیرگذار تبدیل شده‌اند. زنان دانشجو بیش از نیمی از این لشکر آگاه و پرتلاش را تشکیل می‌دهند. با وجود سرکوب و تهاجمات امنیتی، موج‌به‌موج فرو می‌افتند و دوباره برمی‌خیزند و بر بستر بحران کنونی جامعه، پیوند جنبش دانشجویی با دیگر جنبش‌های اجتماعی فشرده‌تر شده است. دانشجویان در یکی از خیزش‌های پر قدرت خود با شعار «ما فرزندان کارگرانیم» پا به میدان گذاشتند؛ شعاری که بازتاب واقعیت مشترک طبقاتی نسل امروز است.

کارگران هر روز در اعتصاب و اعتراض‌اند، بازنشستگان در فقر و بی‌حقوقی فرومی‌روند، معلمان در سراسر ایران حقوق‌شان کفاف امرار معاش نمی‌دهد و توده‌های وسیع مردم از وضعیت نابسامان خود به ستوه آمده‌اند. آتشی زیر خاکستر در جریان است که نوید خیزش و طغیان پائینی‌ها را می‌دهد.

در چنین شرایطی خطر دخالت نظامی امپریالیسم آمریکا و نیروهای جنایتکار اسرائیل برای پیشبرد پروژه بی‌ثبات‌سازی، تجزیه ایران و تحمیل کامل برنامه‌های امپریالیستی هر روز بیشتر می‌شود.

در این اوضاع پرآشوب، جنبش پیش‌تاز دانشجویی که در ماه‌های اخیر بیشتر نظاره‌گر بوده تا کنشگر، وظیفه دارد بار دیگر در سنگرهای مبارزه اجتماعی حضور فعال یابد. باید راه را برای مشارکت میلیونی توده‌ها هموار کند؛ راهی ضد دخالت امپریالیستی و ضد

آرمان کمونیستی با نام جانباختگان آن زنده است



اجتناب‌ناپذیر و حتی خیرخواهانه جلوه دهد. امپراتوری بدون پرچم دقیقاً از همین جا قدرت می‌گیرد: از پیوند اقتصاد، رسانه و سیاست. نه لازم است کشورها را اشغال کند، نه لازم است اداره‌شان کند. کافی است آن‌ها را در وضعیتی نگه دارد که همیشه نیمه‌جان باشند؛ نه آن قدر قوی که مستقل شوند، نه آن قدر نابود که فروپاشند. این وضعیت تعلیق، بهترین شکل سلطه در عصر امپریالیسم متأخر است.

اما تاریخ همیشه یک‌طرفه جلو نمی‌رود. همان‌طور که استعمار شکل عوض کرده، مقاومت هم تغییر کرده است. اگر در قرن بیستم امید اصلی به انقلاب‌های کارگری در کشورهای صنعتی بسته شده بود، امروز مرکز ثقل مقاومت به تدریج به جهان پیرامون منتقل شده است؛ نه از سر رمانتیسم، بلکه از سر اجبار تاریخی. کشورهایی که مستقیماً زیر فشار این امپراتوری بدون پرچم قرار گرفته‌اند، خیلی زود فهمیده‌اند که انتخابی ندارند: یا باید راه نفس کشیدن را یاد بگیرند، یا آرام‌آرام خفه می‌شوند.

ایران اگر زیر بار تحریم کاملاً تسلیم می‌شد، امروز حتی توان تأمین ابتدایی‌ترین نیازهایش را هم نداشت. ونزوئلا اگر نفت را بی‌چون‌وچرا واگذار می‌کرد، به یکی دیگر از کشورهای نفت‌خیز فقیر تبدیل می‌شد. روسیه اگر در برابر گسترش ناتو عقب می‌نشست، به کشوری بدل می‌شد که تصمیم‌های کلیدی‌اش بیرون از مرزهایش گرفته می‌شود. این ایستادگی‌ها بی‌هزینه نبوده‌اند؛ پرفشار، پرتناقض و دردناک بوده‌اند. اما یک چیز را روشن کرده‌اند: در جهان امروز، **مقاومت نه یک انتخاب ایدئولوژیک، بلکه شرط بقاست.** وقتی تعداد بیشتری از کشورها به این نتیجه می‌رسند، نظم جهانی شروع به ترک خوردن می‌کند. چندقطبی شدن از دل همین اجبارها بیرون می‌آید، نه از توافقات لوکس دیپلماتیک. اما این تازه آغاز راه است. چندقطبی شدن می‌تواند فضای تنفس ایجاد کند، اما تضمین آزادی نیست. اگر با عدالت اجتماعی، کنترل منابع و مشارکت واقعی مردم همراه نشود، فقط شکل سلطه عوض می‌شود، نه ماهیت آن.

از همین‌جا، وارد مرحله‌ای تازه می‌شویم. نظمی که دیگر قادر نیست سلطه‌ی خود را بازتولید کند، ناگزیر به تولید بی‌ثباتی، تهدید دائمی و جنگ روی می‌آورد. جنگ‌ها تصادفی نیستند؛ سودآورند. اگر از پایین نگاه کنیم، ویرانی می‌بینیم؛ اگر از بالا، از نزدیک اتاق‌های هیئت‌مدیره و تالارهای بورس، جنگ یک فرصت اقتصادی است. در این‌جا دیگر مسئله صرفاً استعمار نو نیست؛ مسئله **بحران هژمونی** است: بحرانی که نشان می‌دهد نظم مسلط هنوز هست،

برند؛ امروز کافی است دسترسی مالی را قطع کنند تا خود کشور ناچار شود منابعش را با شرایط تحمیلی بفروشد. قبلاً توپ و تفنگ لازم بود؛ امروز دلار کافی است. استعمار مدرن، جنگی است که با گلوله نمی‌کشد؛ با فرسودن می‌کشد، با طولانی‌کردن رنج، با عادی‌سازی محرومیت.

برای همین است که تحریم، در زبان واقعی‌اش، **محاصره اقتصادی** است؛ اما محاصره‌ای پیچیده‌تر و فراگیرتر از گذشته. محاصره‌ای که نه فقط دولت، بلکه زندگی روزمره مردم را نشانه می‌گیرد. وقتی کشوری تحریم می‌شود، اولین چیزی که آسیب می‌بیند وزارتخانه‌ها نیستند؛ بیمارستان‌ها هستند، مدرسه‌ها هستند، کارخانه‌ها هستند، سفره‌های کوچک مردم هستند. تحریم به‌ظاهر علیه «حاکمیت» است، اما در عمل علیه بدن جامعه عمل می‌کند. این‌جا سیاست مستقیماً به زیست روزمره تبدیل می‌شود.

ایران، ونزوئلا، کوبا، سوریه-نام‌ها فرق می‌کنند، اما الگو یکی است. مادری که دنبال داروی فرزندش می‌گردد و می‌گویند پولش هست، اما انتقال ممکن نیست. کارگری که کارخانه‌اش تعطیل می‌شود چون یک قطعه‌ی وارداتی گیر نمی‌آید. کشاورزی که بذر یا کود ندارد، نه چون زمین ندارد، بلکه چون مسیر تجارت بسته شده است. این‌ها حاشیه‌های سیاست نیستند؛ **خود سیاست‌اند.** سیاستی که آگاهانه فشار را از بالا به پایین منتقل می‌کند؛ از سطح دولت به شانه‌های مردم.

استعمار جدید یک ویژگی خطرناک دارد: می‌تواند خودش را «اخلاقی» جلوه دهد. می‌گوید ما تحریم می‌کنیم برای دفاع از حقوق بشر، برای دموکراسی، برای صلح. اما نتیجه همیشه یکی است: افزایش فقر، ناامنی غذایی، کمبود دارو و فرسایش اجتماعی. اگر حقوق بشر یعنی حق زندگی، تحریم دقیقاً نقطه‌ی مقابل آن است. اما چون این مرگ‌ها آرام‌اند، چون انفجار ندارند، چون تصویر ندارند، در آمارها گم می‌شوند و به «پیامدهای ناخواسته» تقلیل می‌یابند.

در این‌جا نقش رسانه‌ها تعیین‌کننده می‌شود. استعمار نو بدون رسانه نمی‌تواند کار کند. رسانه‌ها درد را نامرئی می‌کنند، قربانی را مقصر نشان می‌دهند و محاصره را به «سوءمدیریت داخلی» تقلیل می‌دهند. حذف علت اصلی یعنی محاصره‌ی اقتصادی به‌عنوان یک عمل سیاسی سازمان‌یافته که خود یک عمل سیاسی است. امپراتوری جدید، بیش از هر زمان دیگر، به روایت نیاز دارد؛ روایتی که سلطه را طبیعی،

سرمایه‌داری حاکم که جامعه را به لبه پرتگاه کشانده است. دانشجویان باید دوشادوش کارگران و زحمتکشان در مبارزات جاری حاضر شوند و هم‌سو با جنبش آلترناتیو کارگری و حکومت شورایی سوسیالیستی که تنها راه نجات ایران امروز است گام بردارند. یاد جانباختگان ۱۶ آذر ۳۲ را گرامی داریم. مبارزه کنیم، متحد شویم، تا به سوی پیروزی پیش رویم.

مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم نسل‌کش تجاوزگر سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری

جمهوری اسلامی

زنده باد سوسیالیسم

حزب رنجبران ایران

۱۶ آذر ۱۴۰۴

## گذار تاریخی و نیروی تعیین ... بقیه از صفحه ۱

تصویر سرباز خارجی و اشغال خاک بفهمیم، بخش اصلی واقعیت امروز را نمی‌بینیم. استعمار قرن بیست‌ویکم دیگر نیازی به چکمه و تانک ندارد. نه پادگان می‌سازد، نه فرماندار می‌فرستد، نه پرچم بالا می‌برد. کارش را بی‌صدا انجام می‌دهد؛ از پشت میز، با امضا، با یک دستور اجرایی، با یک کلیک در سیستم بانکی. استعمار امروز شبیه کسی است که بدون داد زدن و بدون تهدید مستقیم، فقط راه نفس کشیدن را می‌بندد. این تغییر شکل، نه از سر اخلاقی شدن نظم جهانی، بلکه نتیجه‌ی یک تجربه‌ی تاریخی است: سلطه‌ی مستقیم پرهزینه است، مقاومت‌زا است و دوام ندارد؛ سلطه‌ی ساختاری کم‌هزینه‌تر است و می‌تواند سال‌ها ادامه یابد.

فرض کنید کشوری تصمیم می‌گیرد مستقل باشد؛ نه اینکه جنگ راه بیندازد، نه اینکه به کسی حمله کند؛ فقط می‌گوید می‌خواهم سیاست خودم را داشته باشم. همین «خواستن» کافی است. ناگهان می‌بیند پولش در بانک‌های بین‌المللی جابه‌جا نمی‌شود. شرکت‌های بیمه قراردادشان را لغو می‌کنند. بانک‌های خارجی تلفن‌ها را جواب نمی‌دهند. قطعه‌ای ساده که کارخانه برای ادامه‌ی تولید لازم دارد، پشت مرزهای نامرئی می‌ماند. دارویی که برای بیماران خاص حیاتی است، در مسیر واردات «گم» می‌شود. هیچ‌کس رسماً اعلام جنگ نکرده، اما زندگی روزمره شروع می‌کند به لنگیدن. اینجا جنگ اعلام نمی‌شود؛ **اعمال می‌شود.**

در استعمار قدیم، بندر را اشغال می‌کردند تا تجارت بخوابد. در استعمار امروز، بانک را قفل می‌کنند. قبلاً سرباز می‌فرستادند تا منابع را



رسید. اما فاشیسم به مثابه ایدئولوژی هارترین جناح های امپریالیستی به حیات ننگین خود ادامه داد. این ایدئولوژی که قبلاً در شکل یک دیکتاتور بشدت مستبد و خونخوار ولی کاریزماتیک خود را نشان می داد، بعدها در قامت سیاست امپریالیست های اروپایی و آمریکا و بویژه با رشد بحران اقتصادی، مجدداً سربلند کرد و باعث تبهکاری و جنایت های بیشماری توسط آنان علیه مردم جهان شد.

هر بار که دوره های ادواری بحران ساختاری سرمایه داری در سطح جهانی فرا می رسد، فاشیست ها با نیروهای مسلح رسمی و غیر رسمی به همراه چماقداران خیابان های جهان را قروق می کردند و می کنند. اگر در کشورهای اروپایی آنها تنها به سرکوب خیابانی بسنده می کردند ولی در کشورهای پیرامونی پشته از کشته ها ساختند تا قادر شوند امر غارت و به زنجیر کشیدن مردم جهان را پیش ببرند. فرزندان خلف مسولینی و هیتلر امروزه هنوز قادر هستند صحنه هایی از غزه در سرزمین های اشغالی فلسطین و قتل عام ها در سودان را بوجود بیاورند. اگر در گذشته فاشیسم از یک چهره کاریزماتیک و یا ساختن چهره ای کاریزماتیک بهره می گرفت، امروزه فاشیست ها بیش از گذشته از حقوق بشر و دمکراسی برای فریب و خاک پاشیدن به چشم مردم جهان، استفاده می کنند. فاشیست های قبل از جنگ دوم جهانی بدون پرده پوشی اهداف خود را بیان می کردند. آنها ضدیت خود را با مردم فرودست و یهودیان و کمونیست ها و روشنفکران پنهان نمی کردند و علیه گروه های مخالف خشونت و وحشیگری فوق العاده ای در پیش می گرفتند.

ولی فاشیست های امروز جهان، مروج و حمایت کننده عقب مانده ترین افکار و نیروهای سیاسی افراطی هستند. در ظاهر اسمی از "حقوق بشر" را هم یدک می کشند و دلسوز مردم کشورهایی هستند که حکومت هایشان مخالفین غرب به حساب می آیند. آنها تقریباً به همه ساختارهای حقوقی بعد از جنگ دوم جهانی پشت کرده اند و فقط وقتی قوانین برایشان اهمیت دارد که در آن منافع دارودسته ها و کمپانی های خودی را ببینند. هر چه رقابت بر سر بازارهای جهان تشدید و بازارهای جهان برایشان تنگتر و ناکافی تر میشود، آنها بیشتر به اشغالگری و تعرض آشکار نظامی روی می آورند. آنها ملغمه ای از خود باوری و تحقیر هستند. آنها در در عین اینکه خود باوری نژادی و ملی گرایی افراطی دارند ولی به مردم دیگر کشورها با دیده تحقیر و بی حقوقی کامل نگاه می کنند.

بعلت شرایط بحران و تورم شدید بازارهای مالی و .... آنها با وضعیت وخیم و اسفناکی روبرو هستند. از یک طرف قادر به ادامه

انسانی تحریمها بویژه گزارشگران ویژه در مورد ایران، ونزوئلا و سوریه

### World Health Organization

گزارش های مربوط به تأثیر تحریمها بر دسترسی به دارو و تجهیزات پزشکی

### ۳- رسانه، روایت و مشروعیت سلطه Manufacturing Consent

نوآم چامسکی و ادوارد اس. هرمن برای نقش رسانهها در نامرئی سازی خشونت ساختاری

### Inventing Reality

مایکل پارنتی

برای تحلیل روایت های امپریالیستی درباره جنگ و تحریم

### ۴- جنگ، سود و امپریالیسم متأخر War is a Racket

اسمدلی باتلر

درباره سودآوری جنگ

### Stockholm International Peace

Research Institute

گزارش های سالانه درباره صنایع تسلیحاتی و بودجه های نظامی

### ۵- مقاومت، پیرامون و ترک خوردن نظم جهانی Unequal Development

سمیر امین

برای فهم انتقال مرکز ثقل مقاومت به جهان پیرامونی

### The Wretched of the Earth

فرانتس فانون

برای پیوند خشونت ساختاری، استعمار و مقاومت

اما دیگر نمی تواند جهان را آن گونه که پیش تر می کرد، اداره کند.

### جمع بندی

استعمار در جهان معاصر نه پایان یافته و نه عقب نشینی کرده است؛ بلکه شیوهی عمل خود را دگرگون کرده است. سلطه ای که زمانی با اشغال نظامی و حضور مستقیم اعمال می شد، امروز در قالب محاصره های اقتصادی، وابستگی های مالی، کنترل فناوری و روایت های رسانه ای بازتولید می شود. این دگرگونی، نه نشانه ای انسانی تر شدن نظم جهانی، بلکه حاصل تجربه ای تاریخی قدرت های مسلط برای کم هزینه تر و پایدارتر کردن سلطه است.

تحریمها، جنگ های نیابتی و فشارهای ساختاری نشان می دهند که سیاست امپریالیستی مستقیماً به زندگی روزمره مردم گره خورده است. آنچه به نام «فشار بر حاکمیت» اعمال می شود، در عمل بدن جامعه را هدف می گیرد و شکاف های اجتماعی را تعمیق می کند. در این چارچوب، رسانه ها نقشی تعیین کننده در نامرئی سازی خشونت ساختاری و مشروعیت بخشی به این شکل نوین سلطه ایفا می کنند.

در برابر این وضعیت، مقاومت دیگر صرفاً یک انتخاب سیاسی یا ایدئولوژیک نیست، بلکه به شرط بقا برای بسیاری از کشورها بدل شده است. همین اجبار تاریخی است که به ترک خوردن نظم جهانی و پیدایش امکان های تازه می انجامد. اما این ترکها هنوز به معنای فروپاشی نظم مسلط نیستند؛ بلکه نشانه ای ورود آن به مرحله ای تازه اند: مرحله ای که در آن سلطه ادامه دارد، اما توان بازتولید پایدار خود را از دست داده است.

از این جا، پرسش از استعمار نو ناگزیر به پرسش از بحران هژمونی بدل می شود؛ بحرانی که موضوع بخش بعدی این نوشته است.

### منابع و راهنمای مطالعه:

### ۱- درباره استعمار نو، امپریالیسم و سلطه ساختاری

ولادیمیر ایلیچ لینن

امپریالیسم و پیوند سرمایه مالی با سلطه جهانی

### The New Imperialism

دیوید هاروی

برای فهم انباشت از طریق سلب مالکیت، تحریم، بدهی و جنگ

### ۲- تحریمها به مثابه جنگ بی صدا و محاصره اقتصادی

### The Economic Weapon

نیکلاس مولدر

تاریخ تحریمها به عنوان ابزار جنگی مدرن گزارش های United Nations درباره اثرات

### فاشیسم و نیروهای بازدارنده آن .... بقیه از صفحه ۱

یکدیگر شوند با سلاح های پیشرفته و مهیب و ویرانگر که قادر است که تمامی کره زمین را به زمین سوخته تبدیل کند، امکان ناپذیر به نظر می رسد. البته جنگ اوکراین در عین اینکه جنگی نیابتی از طرف کشورهای ناتو است و بسیار به جنگ رودرو نزدیک شده است. اما تلاش هایی در جریان است که از رسیدن اوکراین به جنگ مستقیم ناتو با روسیه اجتناب شود.

جنگ دوم جهانی با شکست نیروهای فاشیستی محور که شامل ژاپن، آلمان و ایتالیا می شد توسط اساساً ارتش سرخ شوروی و پارتیزان های کمونیست و مترقی کشورهای اروپایی در اروپا و مبارزات رهاییبخش مردم شرق آسیا علیه فاشیسم ژاپن بویژه توده های تحت رهبری حزب کمونیست چین به پایان



اشغالگری و کلونیالیسم نیستند و از طرف دیگر رقبای تازه ای پیدا شده است که آینده سیاسی آنها را تاریک کرده است.

فاشیسم همیشه یک دولت اقتدارگرا و بشدت سرکوبگر چه در داخل و چه در عرصه بین المللی بوده است. بعد از جنگ دوم جهانی و ایجاد دولت های رفاه در کشورهای اروپای غربی، امکان ظهور و سربلند کردن مجدد فاشیسم خفته در این نوع جوامع بسیار کم و سخت بود و افکار عمومی این کشورها بشدت علیه فاشیسم و راست افراطی است. برای مثال ماکارتیسم در آمریکا در همان اوایل بعد از جنگ دوم و حتی پیش از قطبی شدن و جنگ سرد، گرایش فاشیستی را که عمدتاً ضد کمونیستی بود آغاز کرد از بین رفتن جهان دو قطبی و جنگ سرد امکان بیشتری را برای امپریالیست ها فراهم آورد که مدت چند دهه به گرگ تازی در سطح جهانی و داخلی بدون هیچ مانعی دست بیازند. اشغالگری و دخالت رسمی همراه با خشونت سازمان یافته، سازماندهی کودتاهای متعدد همراه با ملی گرایی افراطی و نژاد پرستی، اقتصاد متمرکز دولتی سازماندهی شده از طریق شرکت های رانته دولتی - خصوصی و به زیر پا گذاشتن هر قانون بین المللی که منافع آنها را تامین نمی کرد، کنترل شدید بر رسانه های دولتی و خصوصی در زمینه بدست گیری افکار عمومی و سمت دهی به آن در جهت منافع امپریالیستی و دولت های ارتجاعی، بخشی از سیاست ها و عملکرد دولت های فاشیستی اخیر است.

فاشیسم و راست افراطی در کشورهای عمدتاً امپریالیستی که خود باعث مهاجرت های گسترده شده است، در برابر آن ضدیت با مهاجرین، بیگانه هراسی، ایجاد عدم امنیت عمومی در کشور خودی و غیر خودی را دامن زده و هرج و مرج و ناآرامی عظیمی را در سطح اقتصادی و سیاسی و نظامی در جهان ایجاد کرده اند. کشورهای امپریالیستی که با پرچم حقوق بشر و دموکراسی به جنگ با کمونیسم و کشورهای فقیر پیرامونی و جهان سومی برخاسته بودند با رشد بحران اقتصادی خود به بدترین دولت ها و شرکت های معظم اقتصادی علیه حقوق انسان و عدالت اجتماعی آزادی های جهانی تبدیل شده اند. فاشیست ها عملاً سازمان ملل را از حیز انتفاع انداخته اند و آنرا عملاً به صحنه قلدری و گردن کلفتی خود در عرصه جهانی تبدیل کرده اند. بطور مثال آمریکا با توهامی دائم در مسئله غزه حافظ نسل کشی دولت جنایتکار اسرائیل و همکار و پشتیبان آن شد. شرکای فاشیسم طیفی گسترده در دولت ها و یا جناح های مختلف آن هستند. بطور مثال برخی از کشورهای اتحادیه اروپا بویژه محوره های اصلی آن فرانسه، آلمان و انگلستان

خود به راست ترین دولت های جنگ طلب جهان تبدیل شده اند. آنها همراه با آمریکا عملاً مردم اوکراین را به گوشت دم توپ رقابت های خود با روسیه تبدیل کردند و اجازه ندادند که موضوع اختلافات با مذاکره و گفتگو حل شود. امروز فاشیسم در کشورهای امپریالیستی آبخشور ارتجاع و استبداد سیاسی در کشورهای پیرامونی هستند.

اما فاشیسم نتوانسته است که قوانین مقاومت اجتماعی را درهم بشکند. رشد راست افراطی و فاشیسم، بسیاری از کشورهای جهان و مردمش را به مقابله با آن وا داشته است. مقابله با فاشیسم در قدم اول توسط مردم کشورهای اشغال شده مانند عراق، افغانستان و... بصورت توده ای و مسلحانه انجام گرفت. اما این تنها شکل مسلحانه نبود که امپریالیست ها را مجبور به عقب نشینی از این کشورها کرد، بلکه جنبش عظیم جهانی از جمله کارگری، جوانان، روشنفکران و دانشجویان از یک طرف و از طرف دیگر پیش بردن سیاست های فاشیستی مانند گذشته را سخت و پر خرج و کمربند برای اقتصادهای آنها که خود دچار بحران هستند، کرده است. جنبش ضد صهیونیستی و دفاع از مردم غزه در تمامی جهان که میلیونها نفر را به اعتراض و راهپیمایی های خیابان کشید از همین آگاهی عمومی مردم جهان نشات می گیرد.

اگر در گذشته در آلمان و ایتالیا فاشیسم در شعار آزاد کننده این کشورها از زیر قراردادهای جنگ بین الملل اول و فقر و بی خانمانی، پا به صحنه سیاسی گذاشت. امروزه فاشیست ها با استفاده از شیوه پاپولیستی یعنی دروغ های آشکار رو به توده ها استفاده می کند، با فریادهای مقابله با کشورهای دیکتاتوری و دفاع از مردم کشورهای فرودست جهانی، علیه سیاست پنهانده ستیزی و... به سوی قدرت روی آورده اند.

در بسیاری از کشورهای استبداد زده و زیر یوغ فاشیسم، معمولاً در کشورها پیرامونی روند تجزیه سیاسی، ملیتی، مذهبی شکل گرفته و بعلت این نوع تجزیه های تداخل گرانه، کشورها با حکومت های استبدادی در اشکال مختلف سیاسی این قابلیت منفی را یافته اند که با کوچکترین ضعف دولت ها تجزیه جغرافیایی شده و شعله جنگ های داخلی در آنها زبانه کشیده و امکانات انسانی و ساختارهای اجتماعی را بسوزاند. عراق و سوریه نمونه های زنده این سیاست هستند. جنگ افروزی دولت های فاشیستی و راست افراطی عرصه بین المللی اجباراً هر چه بیشتر جهان را به سوی نظامی گری و اختصاص بودجه های عظیم به جنگ و ارتش های مسلح و ایجاد گروههای مسلح سوق می

دهد. بودجه یک سال نظامی جهان قادر است حداقل تا سال ۲۰۵۰ برای مردم جهان بهداشت، مسکن و آموزش و پرورش مجانی بوجود بیاورد.

فاشیسم و راست افراطی که پشتگاه بین المللی استبداد و ارتجاع کشورهای پیرامونی است، باتوجه به شرایط بین المللی از جمله نبود احزاب کمونیستی قوی، گرایش به راست نیروهای دمکرات، ضعیف شدن سازمان های مستقل در کشورهای امپریالیستی و پیرامونی، در حال رشد در متن بحران عمومی سرمایه داری و تشدید رقابت های امپریالیستی است. بطور نمونه، صدراعظم آلمان مرتس می گوید "اسرائیل کار کثیف ما را انجام می دهد" نشان از پشتیبانی عمیق این دولت امپریالیستی از کثیفترین نسل کشی تاریخ فلسطین و سیاست های خاورمیانه اش است. ما بعد از جنگ دوم جهانی نمونه هایی از کشتار و قتل عام های بزرگ کم نداریم که در پشت آنها راست افراطی و فاشیسم پنهان شده بود. نسل کشی در رواندا یکی از آنهاست که فرانسه نقش برجسته ای در آن ایفا کرد.

در حقیقت، از یک سو رشد راست افراطی و فاشیسم در حال تقویت خود با مهندسی انتخابات و رشد میلیتاریسم است و از سوی دیگر با مقاومت مردم جهان مواجهه است که از کمترین امکانات رسانه ای، اقتصادی و... برخوردارند. اما فاشیست ها بعلت درک متافیزیکی شان از تاریخ، قادر به درس گیری نبوده و نیستند که تودهها سازندگان تاریخند اگر چه امروز توده ها در اکثریت کشورهای جهان حاکمان واقعی کشورهای خود نیستند و انتخابات پارلمانی که دولت های فاشیستی و راست برگزار می کنند حتی در مفهوم بورژوازی آن انتخابات هم نیست بلکه انتصاباتی است که با بازی انتخابات انجام می گیرد. انتخابات در آمریکا مثال خوبی است که چگونه نهادهای پر قدرت مالی کاندیداها را در انتخابات به قدرت می رسانند. سرمایه داری امپریالیستی و راست افراطی در شکل فاشیستی آن بر اکثریت بازارها و شرکت های صنعتی، مالی، تولیدی، ارتباطی، فناوری و نظامی جهان مسلط هستند و از طریق این تسلط اگر نگوییم همه بلکه بیشتر نهادهای بین المللی را در ید قبضه خود دارند و از این نهادها در خدمت مطامع خود همچون توسعه طلبی، اشغالگری و تجاوزات نظامی و رقابت افسار گسیخته.. سوء استفاده می کنند. نباید فراموش کرد که ناشی از رقابت افسارگسیخته فوق، نظام جنگ دوم جهانی فرو ریخته و در برخی از کشورهای پیرامونی دولت هایی در شکل فاشیست های جهان سومی عصر حاضر به قدرت رسیده اند، با افکار توسعه طلبانه و فاشیستی و ساختاری

## حزب ابزارهایی است



بشدت استبدادی در حد فردی. همانطور که تا بحال مردم جهان نشان داده اند. مبارزه علیه هر دو آنها بصورت همزمان جریان دارد. روشن است مبارزه با فاشیسم تنها یک مبارزه فکری نیست بلکه مبارزه ای بشدت سخت که در کف خیابان های کشورهای جهان علیه رشد آن بدست می آید. در غیر این صورت باید منتظر جنگ های مخربتری از تمامی گذشته تاریخ بشریت باشیم. همانطور که قبلا گفتیم فاشیسم برای بشریت تجربه ای بس تاریک و خونبار بوده و هست. این هارترین جناح دارودسته های امپریالیستی که اساسا بعنوان یک گرایش راست ضد جنبش کارگری و کمونیسم شکل گرفت امروزه به مثابه بلوک قدرت عمدتا در ناتو متشکل هستند، دارای موانع و مشکلاتی هم هستند. از جمله رشد آگاهی عمومی مردم جهان از آنها و درک خطرات رشد آنها در تسلط بر کشورها، مبارزه سازمان های سیاسی و روشنفکران در افشای سیاست هایشان مهمتر از همه رشد جنبش های ضد جنگ و همبستگی با مردم ستمدیده جهان در نقاط مختلف جهان با یکدیگر. مشکل در این میان نه کمبود آگاهی نسبت به فاشیسم است و نه کمبود جنبش ضد فاشیستی، آنچه که تا کنون اجازه داده است که فاشیست ها دست به هر جنایت و تبهکاری که ممکن است بزنند، کمبود نیروی پیشرو کمونیستی و سازمان یافته در گستره اجتماعی است، مشکلی که جهانی است اما کمونیست های هر کشور بایستی آنرا با توجه به شرایط مشخص کشور خود سازمان دهی کنند.

مهران پیامی  
آذر ۱۴۰۴

## تبریک سال نو میلادی

سال نو میلادی فرخنده به آنان که ایستادند

سال گذشته، سالی بود که جهان چهره واقعی خود را بی پرده تر نشان داد.

سال جنگ هایی که با نام امنیت آغاز شد و با ویرانی زندگی مردمان پایان یافت؛ سالی که گرانی سفره ها را کوچک و تهی تر کرد و سودها را بزرگ تر انباشت کرد؛

سالی با فشاری که بار آن بیش از همه بر شانه های کارگران، پرستاران، معلمان، رانندگان، مهاجران و بی نام و نشان ها سنگینی کرد.

اما این سال، فقط سال تحمیل نبود. سال ایستادن هم بود.

در ایالات متحد آمریکا، اعتصاب های سراسری کارگران خودروسازی یادآور شد که بدون نیروی

کار، هیچ خط تولیدی نفس نمی کشد. در فرانسه، میلیون ها نفر علیه افزایش سن بازنشستگی ایستادند و گفتند زندگی تا آخرین نفس کار نیست. در بریتانیا، پرستاران و معلمان اعتصاب کردند تا بگویند مراقبت و آموزش، کالا نیست. در اروپا، کارکنان حمل و نقل و انرژی شهرها را متوقف کردند تا یادآوری کنند که «اصلاحات بازار» نباید به قیمت فرسایش انسان تمام شود.

در خاورمیانه، زیر سایه جنگ، تحریم و سرکوب، شبکه های کمک متقابل، همبستگی های کارگری و مقاومت های روزمره شکل گرفت، بی سر و صدا، اما سرسخت.

و در ایران،

در میان تورم، سرکوب و ناامنی،

کارگران، معلمان، بازنشستگان و زنان با مقاومت های روزمره، اعتصاب ها و مطالبه نان و کرامت،

نشان دادند که حتی در سخت ترین شرایط زندگی هنوز تسلیم نشده است.

و در خیابان های جهان، از نیویورک تا لندن، از برلین تا استانبول، میلیون ها نفر علیه کشتار مردم فلسطین فریاد زدند و نشان دادند وجدان جهانی هنوز زنده و بیدار است.

در آمریکای لاتین، مبارزه علیه خصوصی سازی و فقر تحمیلی ادامه یافت؛ و در آسیا، از کارخانه های بنگلادش تا خطوط تولید شرق آسیا، کارگران با دستمزدهای ناچیز و اراده ای بزرگ، برای حق زندگی جنگیدند.

ما سال نو را با توهم جشن نمی گیریم. با حافظه آغاز می کنیم.

و آگاهی هر آنچه را که از آن برخورداریم بازده اعتصاب، اعتراض و همبستگی بوده و هست که دست آمده!

و با این یقین که آینده بشریت، که بایست جامعه ای انسانی باشد، ناگزیر از دل مبارزه طبقه کارگر زاده خواهد شد.

و حالا، در آستانه سال نو، نه وعده می دهیم، نه دعا می خوانیم - بلکه پیمان می بندیم.

ما از شب عبور خواهیم کرد

مشعل به دست

و نه در انتظار معجزه

بلکه با تقسیم نان، با دست هایی که

یکدیگر را می یابند در تاریکی.

ما جهان را به ارث نبرده ایم، اما آن را می شناسیم؛

از عرق پیشانی،

از روزی سهمگین کارخانه ها،

از هلهله کودکان،

از شکفتن گل ها،

از صدای پای عابران خسته

اما امیدوار

در رسیدن به سپیده

و بلعیدن نسیمش.

ما زندگی را می شناسیم!

آن ها می گویند: خاموش باشید

ما می گوئیم: دیگر بس است.

آن ها سودها را می شمارند

و انبوه می کنند،

ما مهر و یاری را

ما روزها را

و زخم های خونین را

که هر روز عمیق تر می شوند.

ما آینده را

نه در وعده ها

بلکه با گام هایمان

در تیره گی شب می سازیم

آینده از همین جا آغاز می شود:

از «نه» گفتن مشترک

و «آری» گفتن به هم،

و به زندگی

صبحی که در راه است

از آسمان سرنخواهد زد،

از خیابان ها،

از کارخانه ها،

از مدرسه ها،

از فریادهای خروشان و توفنده،

و از دل ایستادگان

خواهد دمید!



## ایجاد حزب پیشرو کارگری

مبارزه و تلاش همه جانبه برای ایجاد حزب پیشرو کارگری - متحد، سراسری و واحد بر اساس جهانی‌بینی کمونیستی، خطمشی عمومی سیاسی و تشکیلاتی و سه سبک کار پرولتریایی، وظیفه ایست مرکزی وعمده در برابر جنبش کمونیستی و کارگری. در زیر بدین موضوع می پردازیم. امید واریم با شرکت دیگران در این گفتمان بتوانیم گامی در عمل در تحقق این وظیفه برداریم.

### اوضاع خوبست بد نیست

جنگ تجاوزگرانه ۱۲ روزه و حمله آمریکا به تاسیسات انرژی هسته ای ایران با هدف تجزیه ایران و تغییر رژیم، تضاد های درون حاکمیت را شدت بخشیده، دامنه فقر را گسترش داده و نا توانی رژیم حاکم را در حل مشکلات نمایان تر کرده است. ما همچنان با حاکمیتی فاسد، رشوه خوار و رانتی ضد کمونیست روبرو هستیم. اما برجسته ترین تغییر پس از این جنگ تعرض آلترناتیو پرو آمریکایی و اسرائیلی از داخل و خارج است که برای حمله دو باره اسرائیل و رژیم چنچ تدارک می بینند و جامعه را بسوی فروپاشی، تجزیه و جنگ داخلی سوق می دهد. در برابر این وضع نیروهای عظیم کارگری و فرودستان در کارخانه و خیابان ها همچنان در میدانند و آلترناتیوی هستند که می توانند بطور موثر در برابر این دست پخت امپریالیستی قد علم کنند و ایران کنونی را که در لبه پرتگاه قرار گرفته نجات دهند.

پیروزی این آلترناتیو در گرو تشکل یابی بیشتر و یکی شدن نیروهای پیشرو آنها در حزب پیشرو کارگریست. بر اساس چنین اوضاعی است که مبارزه برای ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر عاجل تر و مبرم تر از هر زمان دیگری پاسخی است بدین اوضاع. بر کلیه نیروهای چپ و کمونیست است با درایت تر برای وحدت و یکی شدن در حزبی واحد مبارزه کنند.

در زیر به عوامل بازدارنده و هموار کننده در تحقق این وظیفه اشاره می کنیم

### عوامل بازدارنده در ایجاد حزب واحد پیشرو کارگری

یکم - حاکمیت سرمایه داری ایران از همان آغاز شکل گیری دست در دست سرمایه خارجی داشته ضد ملی، ضد کمونیست و علیه شکل گیری جنبش مستقل کارگری عمل کرده است. آنچه امروز به عنوان طبقه بورژوازی و صاحبان سرمایه می بینیم، طبقه ایست با خصوصیت رانت خواری، طفیلی و وابسته به بازار جهانی سرمایه داریست که با حمایت دیکتاتوری های سرکوبگر سلطنتی و ولایتی توانسته با استثمار شدید کارگران بر انباشت سرمایه بیفزاید و به شرکای جهانی خود هم سود رساند. اما در زیر پوست نظام سرمایه داری حاکم یک گرایش

استقلال خواهی و خلع ید از نفوذ امپریالیست ها از همان آغاز موجود بوده است. جنبش ملی کردن صنعت نفت در ایران که دکتر محمد مصدق آنرا رهبری می کرد نمونه بارزی است که با کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم آمریکا ماهیت خود را نشان داد و حکومت مصدق را سرنگون کرد. این واقعیت تاریخی در کشور ما و دیگر جنبش های استقلال طلبانه جهانی نشان میدهد که در دوران امپریالیسم تنها طبقه کارگر است که می تواند به آرزوی استقلال خواهی مردم ضد استعمار و ضد امپریالیسم تحقق بخشد. بورژوازی حاکم ایران همچنان دیکتاتوری خشن خود را برای ادامه استثمار شدید کارگران و زحمتکشان اعمال می کند سرمایه داری ایران صرفنظر از اینکه چه شکلی از قدرت سیاسی، شاهنشاهی یا اسلامی بر اریکه قدرت تکیه کرده باشد ضد کمونیست و ضد کارگریست. هم اکنون شاهدیم که با تمام تضاد های دو جناح حاکم با هم و یا با جناح راست سلطنت طلب سیاست مشابهی را در برابر جنبش کارگری و فرودستان اعمال کرده و می کنند و مانع اصلی قدرت گیری طبقه کارگر و گسترش جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در ایرانند.

دوم - وجود قشر بزرگی از خرده بورژوازی در جامعه که بطور فشرده با طبقه کارگر در ارتباط است و جزوی از ترکیب طبقاتی تشکل های چپ را هم تشکیل می دهند یکی دیگر از عوامل باز دارنده اند. این قشر باربر گول پیکر اندیشه ها ی بورژوازی سر به امپریالیسم است که گرایش راست سیاسی فاشیستی پرو آمریکایی و پرو اسرائیلی امروز با تکیه به این قشر است که فعال است و دستگاه های تبلیغی ضد کارگری و کمونیستی را خوراک میدهد. این قشر به دلیل موقعیت اجتماعی اش دارای خصوصیات دو گانه است، یک پا در جنبش کارگری و دیگر پا در خدمت به سرمایه داری و ادامه نفوذ استعمار و امپریالیسم دارد.

امروز نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی در کلیه جریانات حامی سرمایه داری چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون مانع عمده در پیش روی طبقه کارگر اند. خرده بورژوازی به شمار میلیونی در کلیه سطوح از نیروهای مسلح گرفته تا خدمات دولتی و بوروکراسی اداری از بیت امام گرفته تا فیضیه قم، از فعالیت های آموزشی و تبلیغ و ترویجی گرفته تا رسانه ها و موسسات تبلیغاتی، خرده بورژوازی گوش تا گوش همه صندلی ها را اشغال کرده است. بازتاب نظرات این قشر در جنبش کارگری و کمونیستی به صورت دو جهانی‌بینی، دو تئوری، دو خطمشی عمومی سیاسی، دو خط مشی تشکیلاتی و دو سبک کار خود را نمایان می کند و یکی از عوامل پراکندگی اصلی در امر وحدت چپ و کمونیستی است.

### عوامل هموارکننده در ایجاد حزب پیشرو کارگری

یکم - بحران ساختاری سرمایه داری و رشد اقتدار گرائی راست فاشیستی در پاسخ به این بحران، مردم جهان را به مخالفت برانگیخته و آگاهی آنها به راستین بودن پاسخ پرولتاریا برای نجات بشریت از این پرتگاه سرمایه داری بالا برده است. گرایش راست فاشیستی به سرکردگی آمریکا جنبش های استقلال طلبی را به زور و با کودتا و تجاوز نظامی در هم می شکنند، جنبش های آزادی خواهی و دفاع از حقوق بشر را به انحراف می کشانند، جنبش های سوسیالیستی و کارگری را با شدت تمام سرکوب می کنند، چنین است ماهیت گرایش راست فاشیستی ابرقدرت امپریالیسم آمریکا. اما در عمل این اعمال زشت سنگی است که بلند کرده روی پای خودشان می خورد و بشریت را به راه حل انقلابی سوق داده است. نسل کشی و کشتار بیش از صد هزار از کودکان و زن در غزه جهانی را علیه این گرایش برانگیخته است و به جنبش چپ و کمونیستی نیرو بخشیده است.

دوم - پس از انشقاق بزرگ جنبش کمونیستی در قرن بیستم و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از درون که پراکندگی در جنبش کارگری جهانی به منتهای خود رسیده بود، گرایش عمومی وحدت از طریق نقد گذشته و بررسی علل فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای نوسازی درکل جنبش کارگری و کمونیستی جهان در حال رشد است. در این مسیر چندین حزب کمونیست در نشست های مشترک آشکارا و متحداً با جمع بندی از روند مبارزاتی خود در یک نکته اساسی مشترک که مارکسیسم نقش تعیین کننده ای در پیروزی خلق هایشان با دشمنان طبقاتی و در وحدت جهانی علیه امپریالیسم داشته است به وحدت نظر رسیده اند. اکنون یک جنبش نوسازی جهانی از طرف احزاب و سازمان های کمونیستی که در گذشته باهم اختلاف داشته و حتا باهم تا سطح برخورد نظامی پیش رفته اند در جریان است. جمع بندی از پراتیک جنبش جهانی کمونیستی با هدف گسترش همکاری های پایدار و اتحاد در این سال های اخیر شکل گرفته است و در جنبش کارگری و کمونیستی ایران هم تاثیر خود را گذاشته است و بدون شک عامل مهمی در امر یکی شدن خواهد بود.

سوم - در ایران هم بحران ساختاری نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی که حتا عمیق تر از روند بحران جهانی سرمایه داریست، آلترناتیو سوسیالیستی را هر روز بیشتر به گفتمان پیشروان انقلابی کارگری تبدیل می کند. این یک تحول تاریخی تعیین کننده ای در امر وحدت و یکی شدن جنبش کارگری ایران است که بر گرده جنبش های کف کارخانه و اعتصابات کارگری شکل گرفته و برخاسته از شرایط دو قطبی شدن جامعه بر محور تئوری مبارزه طبقاتی که نسل نوینی از پیشروان کارگری، دارای شادابی و درایت تولید کرده است.

امپریالیسم، دشمن مشترک ملتها و طبقه کارگر جهان است



چهارم - وجود صدها فعال سیاسی سوسیالیستی در صفوف جنبش های جاری اجتماعی یکی از مهمترین عامل پایه ای و اجتماعی در ادامه تقویت جنبش کارگری و کمونیستی کنونی و در امر یکی شدن هستند. آنها ادامه دهندگان هزاران کمونیست و سوسیالیست هایی هستند که در صد سال گذشته از مارکسیسم دفاع کرده و جان خود را برای یافتن راهی که مردم را از این نظام بردگی حاکم نجات دهد، جان خود را فدا کردند. آنها از نسلی هستند که در نبرد های اعتصابی و اعتراضی کف کارخانه و خیابان ها و در زندان ها آبدیده شده و نیروی پر قدرتی را برای یکی شدن جریانات پراکنده بر بستر گرایش کارگری و سوسیالیستی و تلفیق مارکسیسم به شرایط مشخص جامعه ایران تشکیل می دهند. پنجم - مارکسیسم سال هاست توانسته نقش موثری در آگاهی بخشیدن به جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی صد ساله ایران بازی کند. در کشوری که قهرمان ملی اش در دوران انقلاب مشروطه ستار خان به حیدر خان سوگند می خورد و تاکید می کند هر چه او می گوید درست است، در کشوری که زندان هایش حکم دانشگاه را به خود گرفته و مترجم ها، نویسندگان، پژوهشگران و کنشگران را به جامعه عرضه می کند، امروز ادامه دهندگانی را در این راه دارد که با آگاهی به بیش از یک قرن فعالیت طبقه کارگر با نقد این مسیر خونین سخت و بخرنج، با جمع بندی از پیروزی و شکست ها با درایت تر عمل می کند. آنها چون جرقه ای هستند که می توانند آتشی را شعله ور سازند و ستاره هایی هستند که در آسمان گلگون شده سوسیالیستی در پیوند با جنبش کارگری خواهند درخشید و افق نوینی را برای ایجاد حزب پیشرو خود باز خواهند کرد.

### جمع بندی

از نکات بالا چه نتیجه ای می توان گرفت و چگونه می توان با توجه به شرایط امروز جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و جهان، به این پرسش ها پاسخ داد؟

دوستان و دشمنان طبقه کارگر ایران در جامعه ای که به لبه فروپاشی رسیده است و با خطر حمله نظامی روبروست و همچنان چماق سرکوب از سوی حاکمیت بر سر آن کوبیده میشود با توجه به تاریخ مناسبات بورژوازی با طبقه کارگر کیا هستند؟

طبقه کارگر چه گام های مشخصی را می تواند بردارد که عوامل بازدارنده، تضعیف و عوامل هموار کننده برای ایجاد حزب تقویت شوند؟

طبقه کارگری که امروز به طبقه اساسی جامعه تبدیل شده و هر روز با توسعه بیشتر سرمایه داری بر کمیت آن افزوده می شود و رشد کمی آن همراه با بالا رفتن اعتراض و اعتصاب در دودهی گذشته بوده و پیشروان آن خواهان تغییرات ریشه ای اجتماعی هستند چه پاسخی به این اوضاع دارد؟

طبقه کارگر در اوضاعی که توده های وسیع مردم ایران از حاکمیت ناراضی اند و جنبش های اجتماعی همچنان با تمام محدودیت های امنیتی و خطر سرکوب، در کف خیابان ها هستند، چه پاسخی به این اوضاع دارند؟

در پاسخ به این پرسش ها، مبرم ترین و عاجل ترین برای پیشروان جنبش کارگری، وظیفه یکی شدن برای سازماندهی حزب پیشرو طبقاتی در تدارک برای تحقق انقلابی ریشه ای اجتماعی است. این آن حلقه تعیین کننده ایست که چنانچه محکم در دست گرفته شود بقیه حلقه ها در دست می آیند.

در چنین اوضاعی که طبقه سرمایه دار در طول زندگی دو قرنی خود جهان را به لبه پرتگاه سوق داده است و میلیارد ها انسان را در سراسر جهان به بردگان برای لقمه نانی تبدیل کرده است. در دورانی که توده ها در جهان و در ایران ما بطور برجسته، ناراضی اند و برای تغییر وضع ستمکشی و استثمار شدن خود توسط مشتی کوچک، در حال اعتصاب و اعتراض، نبود سازمان پیشرو پرولتری، حزبی از نوع بلشویک در ایران ما شدیداً درد آور است. در اوضاعی که ده ها تشکل های پراکنده سوسیالیستی فعالند و در کلیه پیام هایشان از یکی شدن و اتحاد عمل پایدار سخن می گویند، رفع این کمبود امری مبرم و عاجل و محتمل است.

وظیفه امروز مبارزه برای ایجاد حزبی از نوع احزاب کارگری با کادر های پیشرو سوسیالیستی و کمونیستی که به امر سازماندهی توده ها به پردازند، تئوری را با شرایط مشخص تطبیق دهند و نیروی لایزال توده ها را به لشگری متحد، متشکل و تحت هژمونی خط مشی عمومی سیاسی طبقه کارگر، به نیروی غیر قابل شکست تبدیل کنند احتیاج است. جنبش های توده ای در دو دهه گذشته بویژه جنبش کارگری در ایران، شرایط را برای ایجاد حزب پیشرو کارگری متحد و واحد فراهم ساخته است. اوضاع برای متحد شدن، یکی شدن سوسیالیست ها و کمونیست ها در پیوند با جنبش های کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی هر روز بهتر می شود. جوانان بویژه زنان رو به جنبش سوسیالیستی دارند، آنها در عمل دارند با نسل های پیشین همراه و همسو می شوند و تجربه طولانی مبارزه طبقاتی آنها را با انرژی و شادابی خود جوش می دهند و به نیرویی متشکل، یک پارچه کمونیستی، تبدیل می کنند. بیش از صد سال است که مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم علمی به عنوان جهان بینی و تئوری راهنما برای رهایی ستمکشان و استثمار شوندهگان به ایران آمده و نقش تعیین کننده ای در عمل و در اندیشه در شکل دادن به آلترناتیوی کارگری و سوسیالیستی به عنوان یک راه حل نجات دهنده، داشته است.

### برای رسیدن به این وظیفه چه اقدامات مشخصی

### باید انجام داد؟

#### ۱ - تشکیلاتی

«از شعار «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است». پیروی کرد و با تمام قدرت به تقویت جنبش کارگری، در سازماندهی و ایجاد تشکل سراسری در ایران پرداخت. در درون جنبش کارگری بدور از هرگونه سکتاریسم، خود مرکز بینی با تمام گرایش های سوسیالیستی و کمونیستی براساس نیازمندی های کارگران و با حرکت از خواست آنها، همکاری کرد و استخوان بندی تشکیلات حزبی که در حال شکل گیریست در میان این طبقه استوار کرد.

۲ - مبارزه ایدئولوژیک میان دو خط مشی سیاسی را در درون جنبش کمونیستی محکم در دست گیریم.

جهانبینی پرولتری، کمونیسم علمی براساس تئوری مبارزه طبقاتی، ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی استوار است. آگاهی طبقاتی پرولتری را در ایجاد و ساختمان حزب در سرلوحه امور قرار می دهد. از اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی که توده ها سازندگان تاریخ اند در کلیه امور حرکت می کند، قدرت خود را در تلفیق با شرایط مشخص هر جامعه میداند و از هرگونه دگماتیسم و رویزیونیسم در اصول، اپورتونیسم در خط مشی سیاسی و لیبرالیسم در امر تشکیلات و سبک کار دوری می ورزد. خط مشی عمومی سیاسی طبقه کارگر ایران سازماندهی خود، متحد شدن با تمام نیروهائی که برنامه انقلابی طبقه کارگر را مورد تأیید قرار می دهد و برای براندازی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت شورائی کارگری با دورنمای انقلاب سو سیالیستی است. بر سر این خط مشی عمومی سیاسی اکنون در جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران مبارزه ای شدید موجود است. شرکت فعال در این مبارزه ایدئولوژیک دومیین وظیفه ما برای ایجاد حزب کمونیست است.

#### ۳ - توده ها سازندگان تاریخند

از خواست توده ها حرکت کنیم. درستی و نادرستی سیاست ها و تاکتیک ها را با معیار نظر توده ها در عمل بسنجیم. از جنبش های عملی اجتماعی در کف کارخانه ها و خیابان ها با تمام نیرو پشتیبانی کنیم و برای گسترش تشکیلات سراسری آنها در مبارزات جاری از طریق پرورش کادرهای آگاه و مستقل را محکم در دست گیریم. روند یکی شدن تشکل های سوسیالیستی و کمونیستی در ایجاد حزب کمونیست واحد از رشد سیاسی جنبش کارگری می گذرد.

ساماندهی و مبارزه دو خط مشی را در کارخانه ها و کف خیابان ها، در پیوند با زندگی و مبارزه کارگران و دیگر ستمدیدگان و استثمارشوندگان به سرانجام رسانیم؛

\* جنبش عظیم کارگران و زحمتکشان، بیکاران و بازنشستگان علیه فقر و برای تامین معیشت \* جنبش برای تامین مسکن



\* جنبش برای بهداشت رایگان  
\* جنبش برای آموزش همگانی و رایگان  
\* جنبش برای رهایی زنان از تبعیض و ستم  
\* جنبش برای حقوق برابر برای ایران چند ملیتی  
\* جنبش برای حفظ محیط زیست  
\* جنبش برای آزادی، استقلال و صلح

محسن رضوانی - آذرماه چهارصد و چهار

## آینده بشریت و محیط زیست

کنفرانس های زیست محیطی پی در پی، نشست ها و پادکست ها با متخصصین ایران در خارج و داخل کشور به وفور در رسانه های بزرگ و کوچک فارسی زبان ارائه می شود. در حالیکه مردم ایران در ۹ ماهه گذشته با کمبود آب، برق، گرانی بنزین و دیگر کالاهای اولیه روبرو بوده اند. پزشکیمان با حرف های متناقض خود بیشتر به سردرگمی مردم برای دنبال کردن یک راه حل واقعی توسط مدیریت دولتی در ایران دامن زده و جامعه با شک و تردید بیشتری به آن نگاه می کنند. جدا از مشکلات معیشتی، مشکلات محیط زیستی از آب و هوای کلان شهرها و شهرها و شهرک ها که شدیداً آلوده به گرد و غبار از یک سو و آلاینده های غیر استاندارد سوخت فسیلی در ماشین ها، نیروگاهها و صنعت است در رنج هستند. از یک سو رئیس جمهور نظام، پزشکیمان اعلام می کند که ما آماده هستیم هر کس طرحی برای رفع مشکل دارد، امکانات در اختیارش بگذاریم و دیگران که متخصصین محیط زیستی هستند می گویند ما طرح های مختلفی داریم ولی دولت هیچ دعوتی از ما بعمل نیاورده است. البته این دروغگویی در جمهوری اسلامی به یک سنت دولتی تبدیل شده است و انتظار زیادی هم مردم از این رژیم ندارند. فساد اداری، عدم وجود قوانین و اجرای درست آن از جمله عوامل ممانعت کننده از حل بحران محیط زیستی در ایران است

آمار سازمان ملل متحد در رابطه اکوسیستم می گوید که انسان ها ۱.۶ برابر کره زمین از منابعش استفاده می کنند و فعالیت انسانی آزمندانه سرمایه داری یکی از دلایل بحران کنونی است، بطور مثال در کنفرانس آب و هوایی پاریس کشورها را ملزم کرد که تا سال ۲۰۳۰ بالای ۱۰٪ درصد از گاز کربنیک خود را پائین بیاورند. برخی از کشورها از جمله آمریکا به این امر تن در نداد و آنرا بهانه ای ساختگی در جهت جلوگیری از رشد اقتصادی (زیاده روی) خودش دانست. در کنفرانس پکن هم بعد از ۱۰ سال همان تکرار شد. در کنفرانس امسال برزیل هم اجماعی حاصل

نشد و هر کس ساز خود رانواخت. در طی بیش از ۴ دهه ای که از عمر رژیم جمهوری اسلامی می گذرد روز به روز وضعیت آب و هوای کشور بدتر شده است، بسیاری از تالاب های کشور بصورت عمدی یا عدم مدیریتی خشک شده اند، فرونشست زمین ناشی از استفاده نامناسب و بیش از حد از منابع طبیعی در بسیاری از استان های کشور گسترش یافته است. همزمان ناشی از بین رفتن تالاب ها و دریاچه ها، خود به کم شدن رطوبت عمومی و کاهش باران ها انجامیده و وضع را بدتر هم کرده است. آب ذخیره شده در سدها به پائین ترین سطح خود در چند دهه گذشته رسیده است و وضعیت هر روز به طرف بدتر شدن می رود. زمانی جمهوری اسلامی به صرافت حل مشکل آب و برق افتاده است که اعتراضات اجتماعی در حال برخاستن و شعار زندگی انسانی حق ماست " از هر گوشه کشور بلند است و مردم خواستار اجرای وظایف دولت در رابطه با تأمین حداقل های زندگی برای یک شهروند هستند. عناصر زیست محیطی که به کل جامعه تعلق دارد در سرمایه داری به کالایی در جهت سود دهی تبدیل شده است ما در طی دو سال اخیر با دو آتش سوزی در جنگل های زاگرس و هیبرکانی مواجه بودیم. که عده ای آنرا عمدی و کار دولت اسرائیل و شرکت های ساختمانی و برخی آنرا ناشی از خشکسالی شدید می دانند. اما آنچه روشن است جنگل ها در ایران بعلت عدم وجود هوای مرطوب دارای ظرفیت آتش سوزی از درجات بالایی برخوردارند. اولین اخطار ها از طرف محیط بانان به دولت در بیش از دو دهه پیش داده شد. جواب دولت بجای گوش کردن به حرف های آنان بگیر و ببند و فراری دادن آنها از کشور بود. برخی دیگر از جنگل های کشور در سطح کوچکتری دچار آتش سوزی و از بین رفتن درختان شدند. بعدها معلوم شد که دارودسته های مافیایی دولتی برای ایجاد شهرک ها و یا خانه های لوکس آنها را از بین بردند. تعداد این گونه جنایات در حق جنگل های ایران هم کم نبودند..

در رابطه با معادن هم وضعیت مشابه ای بارها اتفاق افتاده است. عده ای آقا زاده ها و گروههای مافیایی درختان جنگل ها را (ظاهراً تحت عنوان دزدی از جنگل ها) بریده اند و برای ایجاد معادن سنگ و آهک غیره آماده کرده اند. در زمینه آنها هم همین وضعیت تکرار شده است. عدم مدیریت درست و دخالت باندهای مافیایی تشنه سود، از طریق استفاده از آبهای زیر زمینی کشور از طریق احداث چاههای غیر قانونی و بی رویه، ثروت های عمومی را به نفع تولید خود استفاده می کنند. و چون از حمایت های دولتی برخوردارند

کسی را یارای جوابگو کردن آنها نیست. بسیاری از صاحب نظران می گویند کشاورزی ایران بیش از ۸۰٪ از آب های کشور را مصرف و بقیه صرف شهرها و مصارف صنعتی می شود. برخی آمارها استفاده آب در کشاورزی ایران را در رابطه با همسایگانش بالاتر نشان می دهد و بانک جهانی ۱۳٪ برآورد می کند که از ۹.۶ متوسط جهانی بالاتر است ولی قیمت کالاهای کشاورزی از بسیاری از کشورهای همجوار بالاتر است. بطور خلاصه بگوئیم که حفاظت از محیط زیست همچون دیگر مسائل اجتماعی به هم پیوسته و درهم آمیخته است. در ایران اکثریت مدیران در جایگاه تخصصی خودشان نیستند و یار و یارکشی و زد و بند و رانت تعیین کننده اشتغال پست های دولتی و غیر دولتی است. نتیجه آن وضعی که تقریباً در همه زمینه ها بغیر نظامی به بدترین وجهی عمل کرده است. مسئله نظامی موضوعی مربوط به حفاظت از دولت طبقاتی است به همین علت دولت بر سر مسئله ارتش و امنیت توجه ویژه ای نشان داده است و در زمینه نظامی با صرف میلیاردها دلار به سلاح های نسبتاً مدرنی دست یافته است.

اما بقیه مسائل اجتماعی که اساساً موضوعی در رابطه با منافع اکثریت است، دولت توجهی نکرده و یا اگر کرده جدی و مستمر نبوده است. هرج و مرجی که ناشی از تضادهای هیئت حاکمه رژیم جمهوری اسلامی در سطح بالای سیاسی بوجود آمده خود به انتصاب های بی ربط به موضوعات شغلی انجامیده است. مثلاً قالیباف رئیس مجلس شورای اسلامی می گوید در ایران یکی از مشکلات این است که هیچکس در جایگاه خودش نیست. قالیباف فراموش کرده که جزء اولین افراد مملکت است که به هیچ وجه در جایگاه خودش نیست.

انتخاب در ایران نه بر مبنای صلاحیت فنی و درستی در کار بلکه اعتقادی و وابستگی به باندهای مختلف هیئت حاکمه، انجام میشود. به همین دلیل مسئولین حفاظت از محیط زیست در طی بیش از ۴ دهه عمدتاً و به هیچ وجه نه تخصصی و نه کارآمدی در این زمینه داشتند. در عین حال به مسئولین دون پایه حفاظت از محیط زیست که افشاگر سیاست و عملکردهای جمهوری اسلامی بر سر حفاظت از محیط زیست بودند، حکم زندان، اخراج از کار و..... تا حد مرگ دادند. محیط زیست از آن دست مواردی است که ویران کردنش کار بسیار ساده تری از بازسازی مجدد آن است و می تواند نه به دهه ها بلکه صدها سال به درازا بیانجامد. اما مشکلات محیط زیست در ایران مواردی از جمله استفاده بیش از حد از منابع زیر زمینی، آلودگی هوا، از بین بردن تالاب ها و جنگل

عدالت اجتماعی بدون عدالت زیست محیطی توهم است



درونی و به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک هستند سرکوب می شوند.

فریاد اتحاد، اتحاد هر روز در کارخانه و خیابان ها بلند و بلند تر میشود، تاریخ، رهبران احزاب و سازمان های چپ و کمونیستی را تیرنه خواهد کرد چنانچه همچنان پراکنده عمل کنند مردم کارد به استخوانشان رسیده و جامعه آستن یک تحول عظیم اجتماعی است.

اوضاع حکم می کند از مرحله همکاری های پایدار میان نیروهای چپ و کمونیستی عبور کرد و سمت یکی شدن را با نفی دیالکتیکی خود و تشکیلات خود برای ایجاد حزبی واحد و سراسری با تکیه به جنبش عظیم کارگری و اجتماعی در داخل کشور به عنوان وظیفه ای در پیش همه وظایف قرار داد. ابتکار برگزاری کنفرانس دهم ژانویه ۲۰۲۶ در استهکلم گامی است مهم در این جهت.

جنبش کارگری و کمونیستی ایران تنها نیروئی است که می تواند به خواست اکثریت عظیم میلیونی مردم، توده های وسیعی که هر روز با تورم بالای پنجاه درصدی توانایی تامین حداقل زندگی را ندارند، با برنامه ای سوسیالیستی طبق شرایط جامعه کنونی ایران پاسخ عملی و مناسب دهد.

جنبش های اجتماعی چند دهه ای اخیر، سال های ۹۶، ۹۷، ۹۸، و زن زندگی آزادی، چنانچه دارای رهبری راستین حزبی متحد و یکی شده کمونیستی بودند، می توانستند با سرکوب شدید حاکمیت مقابله کنند و امروز اینجا نبودیم که گرایش راست فاشیستی سلطنت طلب ادعای تاج و تخت دوباره را کند.

دیلیم

در سطح اجتماعی به بن بست انجامیده و چاره ساز نیست در زمینه محیط زیست هم در عین اینکه ما به یک انقلاب برای قطع دستان سرمایه داری از طبیعت احتیاج داریم در عین حال به یک انقلاب عمیق فرهنگی هم برای حفاظت از محیط زیست طبیعت احتیاج داریم.

یاد گفته یکی از رهبران سرخپوست آمریکا به جورج واشنگتن اقدام که نوشت " زمین مادر ماست از مادر خود خوب حفاظت کنید / زمین به ما تعلق ندارد، ما به زمین تعلق داریم "

مهران پیامی

## برماست یکی شویم

جهان در تندبادی از تغییرات بزرگ همچنان شتابان به پیش می رود. نسل کشی صهیونیستها در غزه جنبش های عظیمی در سراسر جهان علیه امپریالیسم آمریکا و جریانات فاشیستی برپا کرده است. فریاد ها برای رهائی، استقلال و عدالت اجتماعی علیه تجاوز، زورگویی و سلطه گری بلند است. میلیاردها کارگر و زحمتکش ستم دیده و فرودست در کارخانه و خیابان ها در اعتصاب و اعتراضند. اما پراکنده اند، متشکل نیستند و در یک صف نیستند. مانیفست حزب کمونیستی منطبق با شرایط امروز جهان نیست که در پیشاپیش کلیه این جنبش ها حرکت کند. در کشور ما تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران، جریانات راست سلطنت طلب را چنان گستاخ کرده که طلب تاج و تختی را با براندازی رژیم جمهوری اسلامی دارد. همدستی اسرائیل و آمریکا با کلیه گرایشات راست ضد جمهوری اسلامی و همکاری اصلاح طلبان داخل و دیگر گرایش های نئولیبرالیستی به خطری جدی برای مردم ایران تبدیل شده است. بخشی پر قدرت از رژیم سرمایه داری اسلامی ایران منافع مشترکی با اپوزیسیون بورژوازی و سرمایه جهانی دارد، دست بدست شدن قدرت را در « خانواده ثروتمندان حاکم » ترجیح می دهند تا اینکه طبقه کارگر متحدانش قدرت سیاسی را به کف آورند. همدستی نیروهای سرکوبگر رژیم با طرفداران رضا پهلوی در سرکوب مردم در مراسم هفته زنده یاد خسرو علی کردی نمونه ای است از این نوع همکاری ها.

دیر یا زود باردیگر توفان عظیمی در برا بر اینهمه ناعدالتی ها و ستمگری ها، فقر و بیکاری بر خواهد خاست، دیری نخواهد پائید که اعتصابات و اعتراضات جاری به سیلی پر قدرت تبدیل خواهد شد و باردیگر چون نیروهای سوسیالیستی و کمونیستی متحد نیستند و مشغول بحث های

ها و فشارقوانین برای ازدیاد نفوس در ایران، عدم مدیریت درست سیاست های همجوار مرزی، عدم مدیریت باران زایی و بی توجهی به مسائل جوی منطقه ای و نداشتن سیاست و روشهای علمی در این زمینه است.

سالهاست که کشورها به انرژی های خورشیدی و بادی در جهت تامین برق روی آورده اند. با اینکه تکنولوژی این کار بسیار ساده است ولی جمهوری اسلامی سالهاست از مازوت که بشدت برای سلامتی خطرناک است، در نیروگاهها استفاده کرده است ولی تا زمانیکه قطعی برق مردم را جان به لب نکرده بود، رژیم از انرژی غیر فسیلی استفاده نکرد.

رژیم جمهوری اسلامی در ایدئولوژی واپس گرا و بشدت مقاوم در برابر دنیای نوین است. تاریخا این نیروی سیاسی اسلامی با تلویزیون، مدارس علمی، مدارس دختران و..... هم مخالفت می کردند. تاریخ آنها تاریخ جهالت، عقب ماندگی قرون وسطایی است. نتیجه

اینکه تمامی مشکلات ما از جمله حفاظت از محیط زیست در این زنجیره قرار گرفته که دارای پی آمدهای طولانی برای محیط زیست ایران است. در ایران بعلت اینکه دولت همه مسائل و مشکلات خصوصی را هم کنترل می کند هر نظری خصلتی سیاسی و اجتماعی بخود می گیرد. نظردهی راجع به محیط زیست مستقیما به سیاست ها و عملکرد دولت های رژیم اسلامی برمی گردد. ایجاد شرایط بی آبی، بی برقی، تورم افسار گسیخته دارای یک مجرم بنام رژیم جمهوری اسلامی دارد که تا سرنگونی آن این نوع مشکلات با سایه روشن هایی ادامه خواهد داشت. رژیمی که در بیش از ۴ دهه گذشته بسیار بحران زا بوده است ممکن است بحران زیست محیطی را هم به نحوی موقت از سر بگذراند. اما در آینده نه چندان دور بحران های دیگری سربلند خواهند کرد. اما بحران محیط زیست بعلت عمق تخریب هایش تا دهها سال آینده حل نشده و باری بر دوش مردم بویژه فرو دستان جامعه خواهد گذاشت. بحرانی که عمیقا دلایل سیاسی، اقتصادی و ساختاری و بشدت طبقاتی دارد.

آینده بشریت به آینده محیط زیست ارتباطی مستقیم دارد. سرمایه داری در همه جهان در حال آلوده کردن و از بین بردن بیشتر منابع طبیعی و گونه های حیوانی و انسانی و ویرانی محیط زیست بشریت است. توقف ویرانی بشریت یعنی توقف سود و بهره کشی افسارگسیخته از زمین، آب و هوا، منابع زمینی و زیرزمینی، منابع انسانی. توقف ویرانی طبیعت یعنی توقف سیستم عامل نابوده کننده آن یعنی سرمایه داری. رفرم هایی که برای بهبود محیط زیست تا به حال انجام گرفته رفرم هایی سطحی بدون تاثیر عمیق و صرفا تبلیغاتی بوده است. همانطور که رفرم

## به یاد شیدان وثیق

حزب رنجبران ایران یاد رفیق شیدان وثیق را گرامی میدارد و در اندوه درگذشت او شریک است. این ضایعه دردناک را به خانواده محترم، دوستان و یارانش صمیمانه تسلیت میگردد. تلاشها و خدمات ارزشمند او در راه جنبش رهایی مردم ایران همواره در یادها خواهد ماند.

بحران محیط زیست، چهره دیگر بحران سرمایه داری است



## متشکل و متحد شویم و برای... بقیه از صفحه آخر

تحقق جامع مطالبات خود دست یابند. علت این ناکامی را نمی‌توان در کمبود فداکاری، شجاعت یا حساسیت سیاسی مردم جست‌وجو کرد. مسئله‌ی اصلی، همچنان سیاست ضد کمونیستی و سرکوبگرانه رژیم حاکم که همخوانی با سیاست‌های امپریالیسم دارد و در نتیجه سطح پایین سازمان‌یافتگی، فقدان تشکل‌های مستقل و ناتوانی در ایجاد رهبری طبقاتی منسجم است. سرکوب خشن و سیستماتیک جمهوری اسلامی علیه هرگونه تشکل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مستقل، نقش تعیین‌کننده‌ای در این وضعیت داشته است؛ به‌گونه‌ای که اتحادیه‌ها، سندیکاها و سازمان‌های مستقل کارگری یا اساساً اجازه‌ی شکل‌گیری نیافته‌اند یا در صورت شکل‌گیری، زیر ضربات مداوم امنیتی قرار دارند.

در عین حال تشدید بحران اقتصادی، فشارهای خارجی و بن‌بست‌های سیاسی، به تعمیق تضادهای واقعی درون بلوک قدرت انجامیده است. در یک‌سو، بخش‌هایی از بورژوازی رانتی، مالی و کمپرادور قرار دارند که منافع‌شان در ادغام هرچه کامل‌تر در نظم سرمایه‌داری جهانی و هم‌سوئی با پروژه‌های امپریالیستی تحریف می‌شود. در سوی دیگر، لایه‌هایی از حاکمیت و بورژوازی وجود دارند که از موضع منافع طبقاتی خود و در چارچوب حفظ سهم‌شان از قدرت و اقتصاد ملی، در تقابل نسبی با سلطه‌ی مستقیم نیروی هژمون و سناریوهای آشکار مداخله‌گرانه قرار می‌گیرند. این تقابل، نه رهایی‌بخش است و نه جایگزین سیاست مستقل طبقه کارگر.

در کنار بحران‌های درونی، نقش فعال و هدفمند امپریالیسم آمریکا و دولت اسرائیل در تحولات اخیر را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. مواضع علنی و هماهنگ این دو دولت در روزهای گذشته نشان می‌دهد که آن‌ها در پی بهره‌برداری از نارضایتی‌های واقعی مردم ایران برای پیشبرد سناریوهای بی‌ثبات‌سازی‌اند. تجربه‌ی منطقه به‌روشنی نشان داده است که راهبرد این نیروها نه حمایت از مطالبات توده‌ای، بلکه سوریه‌سازی کشورها از طریق تشدید اغتشاش، فروپاشی اجتماعی و مصادره‌ی رهبری مبارزات به نفع پروژه‌های ژئوپولیتیک خود است؛ پروژه‌ای که همواره با اتکا به عوامل بومی وابسته، نیروهای راست افراطی، سلطنت‌طلبان و جریان‌های ادغام‌گر در سرمایه‌ی جهانی دنبال می‌شود.

از این‌رو، وظیفه‌ی نیروهای کارگری و مترقی، هم‌زمان با مبارزه علیه سیاست‌های ضدتوده‌ای حاکمیت، افشای قاطع پروژه‌های مداخله‌گرانه‌ی آمریکا و اسرائیل و سدکردن راه مصادره‌ی مبارزات مردم است. اعتراضات بحق توده‌ها تنها زمانی می‌تواند به نیرویی رهایی‌بخش بدل شود

که از نفوذ و هدایت نیروهای وابسته مصون بماند و در خدمت منافع واقعی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان قرار گیرد.

از این‌رو، در شرایط کنونی، وظیفه‌ی جنبش کارگری پیش از هر چیز حفظ و تقویت استقلال طبقاتی خود است. جنبش کارگری نمی‌تواند و نباید در هیچ‌یک از جناح‌های بورژوازی، چه ادغام‌گر و وابسته به سرمایه‌ی جهانی و چه جناح‌هایی که در تقابل محدود با سلطه‌ی خارجی قرار می‌گیرند، حل شود. هم‌زمان، نادیده‌گرفتن شکاف‌ها و تضادهای واقعی درون حاکمیت نیز خطایی است که میدان عمل سیاسی را به سود نیروهای مسلط محدود می‌کند. سیاست طبقاتی بالغ، مستلزم درک دیالکتیکی این تضادها و استفاده‌ی تاکتیکی از آن‌ها برای تضعیف جبهه‌ی امپریالیسم و گسترش امکان‌های مبارزه‌ی مستقل توده‌هاست، بی‌آن‌که حتی لحظه‌ای افق سوسیالیستی و استقلال طبقاتی طبقه‌ی کارگر مخدوش شود.

در چنین شرایطی، ارتقای سطح سازمان‌یافتگی و تشکل مستقل، به یک ضرورت فوری بدل شده است. تجربه‌ی چند دهه‌ی گذشته نشان داده است که اعتراضات پراکنده، هرچند گسترده و فداکارانه، بدون پیوند ارگانیک با تشکل‌های پایدار و رهبری طبقاتی آگاه، یا سرکوب می‌شوند یا به‌راحتی در مسیرهای انحرافی و ارتجاعی مصادره می‌گردند. تنها از خلال ایجاد و تقویت هسته‌های کارگری، پیوند مبارزات صنفی و سیاسی، و گسترش شبکه‌های سازمان‌یافته در میان کارگران و زحمتکشان است که می‌توان از تکرار چرخه‌ی شکست‌ها جلوگیری کرد.

جنبش کارگری هم‌زمان باید پیوند روشن و روشن‌گرانه‌ای میان مطالبات معیشتی و افق سیاسی برقرار کند. فقر، گرانی، بیکاری و ناامنی اقتصادی نه پدیده‌هایی تصادفی و نه صرفاً حاصل سوءمدیریت‌اند، بلکه پیامد مستقیم سیاست‌های ساختاری نظام سرمایه‌داری رانتی و وابسته‌اند. بدون به چالش کشیدن این مناسبات و بدون تغییر توازن قدرت به سود طبقه‌ی کارگر، هیچ اصلاح پایدار و هیچ بهبودی واقعی در زندگی

توده‌ها ممکن نخواهد بود. در نهایت، جنبش کارگری تنها زمانی می‌تواند اعتراضات بحق توده‌ها را به نیرویی رهایی‌بخش بدل کند که از سطح واکنش‌های خودجوش فراتر رود، رهبری طبقاتی آگاه و سازمان‌یافته‌ی خود را تقویت کند و مبارزه‌ی روزمره برای نان و معیشت را به افق سوسیالیستی پیوند بزند. تنها از این مسیر است که می‌توان هم‌زمان با سرکوب داخلی و مداخله‌ی خارجی مقابله کرد و راه رهایی واقعی توده‌های مردم را هموار ساخت. پرولتاریای ایران و جنبش کمونیستی کشور، در این سال‌های طولانی مبارزه و با درس‌گیری از شرایط دگرگون‌شده‌ی جامعه و شکست‌های پی‌درپی سیاست‌های «همه‌باهمی» در حرکت‌های موسوم به انقلاب‌های بورژوا - دموکراتیک، به این جمع‌بندی روشن رسیده‌اند که بورژوازی ایران - در هر شکل و جناحی - توان و اراده‌ی تحقق حتی ابتدایی‌ترین مطالبات دموکراتیک را ندارد. آن‌چه در تاریخ معاصر ایران، چه در دوره‌ی دیکتاتوری شاهنشاهی و چه در دوره‌ی جمهوری اسلامی، تثبیت شده است، چیزی جز یک نظام سرمایه‌داری خشن، وابسته و سرکوبگر نبوده و نیست؛ نظامی که منافعش به‌طور ساختاری در تقابل با منافع اکثریت مردم قرار دارد.

از این‌رو، تنها راه واقعی رهایی، استقرار حاکمیت کارگری شورایی با مشارکت آگاهانه و سازمان‌یافته‌ی وسیع‌ترین توده‌های خلق است؛ حاکمیتی که بتواند استقلال واقعی کشور، آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی را نه در شعار، بلکه در عمل و بر پایه‌ی قدرت متشکل طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان تضمین کند.

به پیش برای تقویت امر عظیم تاریخی سازمانیابی طبقه کارگر ایران به پیش برای بسط و گسترش صفوف سوسیالیستی و کمونیستی جنبش کارگری سرنگون باد نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم، دست‌ها از ایران کوتاه

نه به جنگ زنده باد

صلح

زنده باد سوسیالیسم

حزب رنجبران ایران  
دیماه ۱۴۰۴





## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

پدر خود، الکساندر دوم، را پس از سوءقصد و کشته شدن او در سیزدهم مارس ۱۸۸۱، با سیاستی ارتجاعی منحل کرد. همان روز که او، در یکم نوامبر ۱۸۹۴ درگذشت، فرزند او نیکلای دوم (Nikolaj II Romanov زاده: هجدهم ماه مه سال ۱۸۶۸) جانشین وی شد؛ او در دوره حکومت خود پنجمین مرد ثروتمند جهان بود و دومین پادشاه ثروتمند در تاریخ جهان، که در سال ۱۹۱۸ دارای او نُهصد (نُهصد) میلیون دلار بود، که در سال ۲۰۱۲ نزدیک به چهارصد (چهارصد) میلیارد دلار برآورد کرده شد و این در دوره ای بود که فقر و فلاکت در میان کارگران و بیشترین مردم بیداد می کرد. پس از انقلاب اکتبر در میانه شب شانزدهم و هفدهم جولای سال ۱۹۱۸ او و خانواده اش کشته شدند. درخور است که به مبارزات و درک بهتر شرایط زندگی در آن دوران، اسناد و نسک های بزرگان ادب، نویسندگان و مورخین روسیه و جهان مورد مطالعه قرار گیرند. به هر روی!

با رشد ناسیونالیسم و افکار آزادی خواهانه و ملی گرایانه روشنفکران و اهل مطالعه میان اسلاوها در روسیه، نیکلای دوم زبان روسی را اجباری کرد، این اقدام از سوی برجستگان و نخبگان فنلاندی تهدیدی نسبت به فرهنگ و خودمختاری آنان شمرده شد و انگیزه خواست استقلال کامل کشور را در آن ها پدید آورد و پرورش داد، که با اُفت و خیزهایی در مقابل این تصمیم و اجبار ادامه یافت، تا آنکه در آندک زمانی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در ششم ماه دسامبر از سوی کشور نوپای بلشویکی استقلال فنلاند اعلام گشت و پس از یک ماه در روز چهارم ژانویه ۱۹۱۸ به اجرا درآمد، اما به زودی جنگ میان کمونیست ها و «گارد سفید» درگرفت.



## یک نقاشی از رویارویی گارد سفید و گارد سرخ

«گارد سفید» در نتیجه ناخشنودی مردم نسبت به فشار زیاد حکومت تزار در روسی کردن اجباری فنلاند، عملاً در سال ۱۹۰۵ در یک تظاهرات عمومی پا گرفت؛ در آن زمان روسیه در جنگ با ژاپن تضعیف شده بود و این فرصت

مناسبی برای اعتراض به سیاست روسیه گشت و با شورش علیه نیروهای نظامی که در خدمت امپراتوری روسیه بودند، بازتاب آن انحلال کامل این نیروها را به همراه آورد و به جای آن یک نیروی پلیس به گونه ای خودجوش و تقریباً بدون اسلحه در میان شهروندان به وجود آمد؛ «حزب سوسیال دمکرات فنلاند» سهم بزرگی در هماهنگی، تدارکات و تشکیلات آن داشت. این گارد سفید در آغاز، همه نیروهایی را که در آن شرکت کرده بودند نمایندگی می کرد اما سال پس از آن (۱۹۰۶) احزابی که درون آن بودند با تضاد های زیادی میان خود، به ویژه در شهرهای بزرگ، رو به روی گشتند؛ نخستین رویارویی خشونت بار میان «گارد سفید» و گارد سرخ (کمونیست ها) در شهر هلسینکی به وقوع پیوست که پس از برقراری خودمختاری فنلاند، بخش های میانه سوسیال دمکراسی و نیروهای سیاسی مشروطه گرا، نیروهای خود را از فعالیت دائمی نظامی و انتظامی بیرون آوردند اما گارد سرخ علی‌رغم دستور رهبری حزب، به مبارزه خود علیه روسیه ادامه دادند و در شورشی که در «قلعه» های دریایی سوئدی سابق، ویپری (Viapori)، در شش جزیره کوچک نزدیک به یکدیگر در جنوب هلسینکی که فنلاندی ها با استقلال خود در سال ۱۹۱۸ نام سوامنیلیتا (Suomenlinna) را بر آن نهادند، برپا شده بود در کنار انقلابی ها قرار گرفتند، که به سختی از سوی ارتش امپراتوری روسیه خاموش شد.

انقلاب اکتبر که به تسلط روسیه بر فنلاند پایان داده بود و بار دیگر نیروهای نظامی و انتظامی وفادار به امپراتوری نیز منحل گشتند، اما اینان گروه های شبه نظامی خود را برای تضمین قانون و نظم تشکیل دادند و از آن روی که بیرون از گفتگوها و توافق میان جریانات سیاسی تشکیل شده بود، به زودی بیشترین اعضای آن به جنبش بزرگ «گارد سرخ» و «گارد سفید» تقسیم شدند و هریک نخستین اقدام خود را در جذب افراد و به دست آوردن اسلحه متمرکز کردند؛ گارد سرخ تسلیحات و تأمین نیروهای انقلابی را از ا. ج. شوروی دریافت می کرد، در حالی که گارد سفید، همه سویه از پشتیبانی و یاری سوئد و آلمان برخوردار بود.

در مجلس فنلاند سوسیال دمکرات ها در اقلیت بودند؛ بر سر مسئله امنیت، نیروهای دیگر با در دست داشتن اکثریت، عمدتاً از گارد سفید، با تصمیم خود یک نیروی نظامی را که بیشترشان از گارد سفید بودند تشکیل داده و ژنرال کارل گوستاف امیل مَنرَهیم (Carl Gustaf Emil Mannerheim، زاده: چهارم ژوئیه ۱۸۶۷- درگذشت: بیست و هفتم ژانویه ۱۹۵۱) یک اشراف زاده که سابقاً در ارتش تزاری روسیه خدمت می کرد را برای تشکیل یک ارتش ملی تماماً از گارد سفید مأموریت دادند که پس از

تشکیل آن بلافاصله میان آن ها و گارد سرخ دشمنی سختی برای در دست داشتن استان کارلیا (Karelia) نمایان گشت.

کارلیا منطقه ای تاریخی و بسیار مهم و گسترده بود که در آن زمان میان مرزهای روسیه، فنلاند و سوئد قرار داشت که اکنون جمهوری کارلیا با وسعت ۱۸۵،۵۵۹ کیلومتر مربع در فدراسیون روسیه می باشد اما کارلیای شمالی و جنوبی فنلاند مجموعاً پیرامون سی هزار کیلومتر است. در روزهای بیست و هفتم و بیست و هشتم ماه ژانویه ۱۹۱۸ لشکرهای گارد سفید برای خلع سلاح گارد سرخ، در منطقه «اُستروبتنیا» («Ostrobothnia»)، به یورش پرداختند، در پاسخ به این اقدام، سوسیالیست های فنلاندی در هلسینکی تشکیل «جمهوری سوسیالیستی فنلاندی» را در روز بیست و نهم ژانویه اعلام کردند، که در پی آن به جنگ داخلی انجامید. هیچ یک از دو نیرو آموزش جنگی مناسبی را دارا نبودند اما «گارد سفید» از پشتیبانی هنگ پیاده نظام تاکتیکی «یَگِر» (Jäger = شکارچی) فنلاندی برخوردار شد. این هنگ با دو هزار داوطلب ارتشی، که در زمان جنگ یکم جهانی از سال ۱۹۱۵ در جنگ با امپراتوری روسیه برای آموزش نظامی از فنلاند مخفیانه به آلمان فرستاده شده بود، هسته تشکیل ارتش فنلاند در آینده شد، و گذشته از این نیرو پیرامون هزار و دویست داوطلب سوئدی و شمار زیادی از افسران ارتش سابق امپراتوری روسیه که به فنلاند بازگشته بودند و در خدمت ارتش نوین آن، به یاری «گارد سفید» شتافتند.

پس از نزدیک به چهار ماه زد و خورد سخت، کمونیست ها شکست خوردند و «جمهوری سوسیالیستی فنلاندی» منحل شد. با اعلام جمهوری فنلاند، در روز یکم ماه مارس سال ۱۹۱۹، حزب کمونیست فنلاند نیز غیرقانونی اعلام شد.

پس از چند ماه مذاکرات در چهاردهم ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ با بستن «قرارداد تارتو» (Tartu)، که به نام درپات (Dorpat) نیز شناخته می شود، خط مرزی میان فنلاند و روسیه بلشویک در سی و دو کیلومتری شهر لنینگراد تعیین شد و این برای روسیه بلشویکی خطرناک و نقطه ضعفی بود؛ اما پس از آن، علی‌رغم بستن قرارداد تارتو، تا سالیان روابط میان دو کشور نه چندان به دوستی نگرایید بلکه به گونه ای خصمانه باقی ماند.

«به کژی و ناراستی کم گرای

جهان از پی راستی شد بیای»

در ماه دسامبر سال ۱۹۲۲ که با اتحاد سیاسی-ایدئولوژیک و پیوستن کشورهای اوکراین، روسیه سفید (بلاروس)، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان به «جمهوری فدرال سوسیالیستی شوروی روسیه»، اتحاد جماهیر شوروی بنیاد



نیرومند آن، که نه تنها نجات سرزمین شوراها و نقش آن، با دادن بیش از بیست و پنج میلیون کشته، در فروپاشی فاشیسم و نازی فاشیسم و پایان بخشیدن به جنگ دوم جهانی، سخن گفت؟ آیا راه دیگری موجود بود؟ که بیگمان نبود.



«پیمان ریپنترپ - مولوتف» در بیست و سوم ماه آگوست سال ۱۹۳۹ امضاء شد. در این پیمان بند «محرمانه ای» به خواست شوروی نیز گنجانده شده بود که فنلاند، کشورهای بالتیک و شرق لهستان چون مناطقی امنیتی برای شوروی، در پیشگیری از پایگاه شدن آن ها در یورش آینده آلمان، بود؛ یک هفته پس از آن آلمان به لهستان یورش بُرد، از این روی شوروی اجباراً با نیروهای خود بخش شرقی لهستان را اشغال کرد و کشورهای بالتیک، استونی در بیست و هشتم سپتامبر، لتونی در پنجم اکتبر و لیتوانی در یازدهم اکتبر، نیز قرارداد ایجاد پایگاه های نظامی شوروی را به امضا رساندند. این پیمان با بی میلی از سوی کشورهای اروپایی، به ویژه بریتانیا و فرانسه و متحدانشان رو به روی گشت. استالین بر آن شد که امنیت شهر لنینگراد، و سرزمین های پیرامون مرز آن را، که عملاً در دست فنلاند بود، تضمین کند و برای تأمین آن در روز پنجم اکتبر کمیسر (وزیر) خارجی، مولوتف در تماس تلفنی با سفیر فنلاند در مسکو، یک ملاقات فوری با وزیر خارجه آن را، برای «مسئله سیاسی مشخصی»، درخواست کرد اما فنلاندی ها با تلف کردن وقت با آماده باش دادن عمومی به نیروهای ارتشی خود، با پوشش «تمرینات فوق العاده»، تصمیم به عدم برگزاری مذاکرات دولتی گرفتند اما یک هیئت به سرپرستی Juho Kusti Paasikivi و اعضای دیگری چون مدیر بخش وزارت خارجه و مشاور نظامی ریاست جمهوری را با تأکید به آن ها در اغراق کردن به بی طرفی فنلاند و این که کشور کوچک است و... به مسکو فرستادند. در دوازدهم اکتبر گفتگوها با حضور مولوتف و استالین آغاز شد؛ در سخنی کوتاه، خواست های شوروی چنین بود:

- دور کردن مرز در هفتاد کیلومتری شهر لنینگراد - واگذار کردن بخش غربی شبه جزیره Rybačij چون تنها راه ورود به بندر

کایاندر (Aimo Cajander)، با گفتن این که این پیشنهاد تخلف و تجاوز به حاکمیت مستقل فنلاند است و با این توجیه که، در تضاد با ادامه سیاست بی طرفانه فنلاند، به ویژه ملل اسکاندیناوی می باشد، پاسخ داد. به ظاهر و به گونه ای «رسمی» سیاست خارجی فنلاند فاصله گیری همراه با موضعی بی طرفانه میان آلمان و شوروی بود اما برخلاف آن برخی جریانات نشانگر آن بودند که گونه ای همسویی و همکاری با رژیم نازیست، که بی اعتمادی، نگرانی و ترس را نسبت به رهبران شوروی تقویت و ترویج می کرد، موجود بود و تماس های پی در پی میان بالاترین رده های ارتش فنلاند و ملاقات با سران نظامی رژیم نازی فاشیسم آلمان، تأیید این واقعیت بود. در سی ام ژوئن سال ۱۹۳۹ فرمانده کل قوای نظامی آلمان، فرانس هالدر (Franz Halder)، با تشریفات و احترام، چون یک «مهمان»، از سوی دولت فنلاند در هلسینکی پذیرایی شد و با دریافت مدال برای دیدن مانورهای نیروی نظامی در منطقه ایستمو کارلیا (Istmo Carelja) در کناره شرقی شمال دریاچه لادشکته (لاشکا)، دعوت شد.

پس از اشغال چکسلواکی و سرزمین مِمِل (Memel) در لیتوانی از سوی آلمان در ماه مارس ۱۹۳۹، استالین در ماه آوریل با پیشنهاد «قراردادی سه گانه» به بریتانیا و فرانسه، برای ایجاد اتحادی نظامی، که می بایست و می توانست امنیت اروپا را تضمین کند، برعلیه توسعه طلبی آلمان و در صورت نیاز جنگ با آن، اقدام کرد، اما شوربختانه، گفتگوها بدون نتیجه در ماه جولای پایان یافت. پس از آن استالین بر این باور متمایل شده بود که قدرت های اروپایی این پیشنهاد را جدی نگرفته بودند و بیشتر در این خیال که راه ترساندن هیتلر و ارتش او را به پیش گیرند. در این تابستان از سوی شوروی گفتگوهای بسیاری در این زمینه ها با فنلاند و دیگر کشورهای اروپایی انجام گرفت که به نتیجه نرسید، از این روی استالین بر این باور شد که قدرت های اروپایی بر آن امید هستند که جنگ میان آلمان و ا.ج. شوروی درگیرند و از این روی پیشنهاد آلمان را، در بستن «پیمان» در عدم تجاوز و جنگ، پذیرفت.

با توجه به مدارک مستند تاریخی غیر قابل انکار در خود اروپا، که هرچند کوتاه در بالا به آن اشاره شد، آیا می توان روشن تر از این درباره پیش بینی و انگیزه پذیرش پیشنهاد آلمان را با بستن «پیمان» در عدم تجاوز، برای سازماندهی و آماده کردن نظامی خود در مقابله با ارتش

شد و بر این باور که فنلاند توان، حق و انگیزه ای برای یورش ندارد اما نگران از آن بود که جمهوری نوپای فنلاند پایگاهی نظامی برای کشورهای قدرتمند اروپایی، چون آلمان و... بشود. در اینجا اشاره کنیم به گونه ای خطرناک تر، پس از مذاکرات وبستن پیمان میان ا.م. آمریکا و ا.ج. شوروی در حال گسیختگی در دوره گرباچف، بر پایه عدم حضور نیروهای ناتو در اوکراین و...، فدراسیون روسیه کنونی در چند ساله گذشته با نقض این «تعهد»! رو به رو گشته و پس از نزدیک به ده سال مانور و برنامه ریزی، بر سر کار بردن دولت های دست نشانده همراه با جنگ در منطقه مرزی علیه اکثریت روس های ساکن و سپس ایجاد پایگاه های تسلیحاتی پرتوان و خطرناک؛ آگاهییم که در سه ساله گذشته در ادامه کشتار های مردم روس تبار و درخواست و اخطارهای ناشنیده روسیه به اوکراین در حضور تسلیحاتی ناتو، برای امنیت خود مجبور به واکنش شد که بازده آن را با جنگی بس خونین و خطرناک هر روزه شاهدیم. به هر روی!

اوضاع کژ دار و مریز ادامه داشت، تا آنکه در بیست و یکم ماه ژانویه سال ۱۹۳۲ در هلسینکی پیمان عدم تجاوز میان شوروی و فنلاند بسته شد و در سال ۱۹۳۴ برای ده سال دیگر تمدید گردید اما نگرانی شوروی در آن دوران دور از واقعیت نبود و سال ها به درازا کشید.

در بهار سال ۱۹۳۸ دبیر دوم سفارت شوروی در هلسینکی، بوریس پریسِف (Boris Jarcev)، که نیز یکی از کمیسره های وزارت امور داخله بود، با تماس تلفنی، از وزیر خارجه فنلاند، رودلف هولستی (Rudolf Holsti) ملاقاتی فوری و محرمانه را برای گفتگو درباره «برخی مسائل بسیار مهم» درخواست کرد، این ملاقات در روز چهاردهم آوریل انجام شد، پریسِف نگرانی دولت شوروی را پیرامون جنگ احتمالی با آلمان مطرح کرد و پرسید که نظر و موضع فنلاند در این باره چیست؟ دقیقاً این که به باور شوروی، ارتش آلمان کوشش در یورش از خاک فنلاند نیز خواهد کرد و آیا کشور او این اجازه را به آلمان خواهد داد؟ یا این که با قاطعیت با آن مخالفت خواهد کرد. در هجدهم ماه آگوست این گفتگو از سر گرفته شد و پریسوف با تأکید گفت: در شرایطی که فنلاند نتواند قرارداد نظامی با شوروی را امضاء کند، شوروی حتی به آن بسنده می کند که اگر دولت فنلاند با تعهدنامه ای اعلام کند که در صورت احتمال جنگ، حاضر به رد کردن خواست آلمان در یورش به شوروی از سرزمین خود است و کمک شوروی را می پذیرد، در مقابل آن شوروی عدم تجاوز به مرزهای فنلاند را تضمین و قرارداد اقتصادی پُرسودی، با تعهد در خرید زیاد و غیر محدود تولیدات کشاورزی و صنعتی از فنلاند را امضاء می کند. دولت مرکزی فنلاند، با نخست وزیری آیمو



جمهوری نوپای و نخست وزیر آن، کشورهای اروپایی و وابستگی‌اش را علیه خود همگام کرد، که در چهاردهم دسامبر ۱۹۳۹ به اخراج شوروی از «جامعه ملل» انجامید.

در آغاز جنگ استالین بر این باور بود که مسئله فنلاندی را در چند هفته حل خواهد کرد اما از همان آغاز جنگ با مقاومت سخت آن‌ها، ارتش سرخ ضربات سنگینی را متحمل گشت، استالین دریافت که زمان بیشتری برای پیروزی و تأمین امنیت لنینگراد و سرزمین‌های شوراهای نیاز است؛ از این روی در ماه ژانویه به سازماندهی دوباره و تقویت لشکرهای شوروی در منطقه ایستمو کارلیا، با فرستادن نظامیان تازه نفس و بهتر آموزش دیده، با هدف درهم شکستن بخش مستحکم و مقاوم تر ارتش فنلاند، به اجرا درآمد، که در ماه‌های فوریه و مارس (۱۹۴۰) ارتش سرخ، در درازای منطقه ایستمو در غرب جاده لِهْد (Lähde) و همچنین ویپوری (Viipuri) که اکنون در روسیه با نام ویبرگ (Vyborg) است، با نفوذ در بخش مستحکم دفاعی لشکرهای سوم و پنجم ارتش فنلاند، پیروزی‌های مهم و بزرگی را بدست آورد. در آغاز ماه مارس نیروهای شوروی به گونه‌ای نهایی توانستند خط (جبهه) «مترهیم» را درهم شکنند، و این درحالی بود که فرانسه و بریتانیا پیش از این به فنلاندی‌ها قول داده بودند که در پایان ماه مارس به یاری آنان خواهند شتافت، اما دیگر دیر بود و نیروهای فنلاندی پیش از رسیدن این زمان، به سختی در تنگنای افتاده بودند و نیروهای شوروی، علی‌رغم دریافت ضربات سخت و شکست در آغاز جنگ، به شکرانه برنامه ریزی و سازماندهی بهتر، سرنوشت این جنگ را واژگون کردند.



استالین با اطمینان به این نتیجه رسیده بود که شوروی در جنگ پیروز گشته، از این روی در دوازدهم ماه مارس، در ادامه مذاکراتی که در مسکو میان هیئت اعزامی فنلاند به ریاست نخست وزیر خود، ریستو ریتی، و وزیر خارجه شوروی مولوتف، برقرار بود، با شکست فنلاند، قرارداد صلح با نوشتن خواست‌هایی که از دیرباز از سوی شوروی مطرح شده بود در ساعت بیست و چهار دوازدهم مارس ۱۹۴۰ به وقت

نوامبر شوروی، نهایی به هرگونه رابطه خود با فنلاند پایان داد و فردای آن، در روز سی‌ام نوامبر، جنگ را در بخش شرقی فنلاند آغاز کرد و تا ایستمو کارلیا، با گذر کردن از خط ۱۳۲ کیلومتری تقویت شده «مترهیم»، درازای منطقه ایستمو همراه با مشکلات و مقابله با شرایط ناهموار زمین، به ویژه در راه بخش شرقی دریاچه لادشکته (لاتکا)، که دارای مرداب، جنگل و جریان آب بود، تا بخش یخ زده آرتیکو (Artico)، که در فصل زمستان ۱۹۳۹-۱۹۴۰ تا هفتاد درجه زیر صفر رسید، پیش رفتند.



علی‌رغم شمار زیاد نظامی‌ها، تانک‌ها و هواپیما‌ها، نیروهای شوروی در این مرحله آغازین جنگ ضربات و شکست سنگینی را، از سی‌ام نوامبر ۱۹۳۹ تا هشتم ژانویه ۱۹۴۰ در جاده‌های پیرامون و شهرک‌های فنلاندی سواموسالمی (Suomussalmi) و سپس رات (Raate)، متحمل شدند. در این میان ایمو کایاندِر زاده: چهارم آوریل ۱۸۷۹- درگذشت: بیست و یکم ژانویه ۱۹۴۳) که برای سومین بار نخست وزیر فنلاند بود، در یکم دسامبر، با این امید که بار دیگر مذاکرات از سر گرفته شود و جنگ پایان یابد، از سمت خود کناره‌گیری کرد و دولت را به ریستو ریتی (Risto Ryti)، که مدیرکل بانک فنلاند بود، واگذار کرد. مولوتف از سوی دولت شوراهای به آگاهی آن‌ها رساند که دیگر راه مذاکرات بسته شده و اعلام کرد: تنها دولت «جمهوری دمکراتیک فنلاند» را به نخست وزیر آئو کوسینن (Otto Kuusinen)، به رسمیت می‌شناسد.

آئو کوسینن زاده: چهارم ماه نوامبر ۱۸۸۱- درگذشت: هفدهم ماه مه ۱۹۶۴، بنیانگذار حزب کمونیست فنلاند در سال ۱۹۱۸ بود.

«جمهوری دمکراتیک فنلاند» به تازگی در منطقه کارلیای فنلاند از شهر تریجکی (Terijoki) آغاز و تشکیل شده بود، از این روی با نام «دولت تریجکی» نیز شناخته می‌شد، این شهر تا سال ۱۹۴۸ نام تریجکی داشت، سپس با نام زلنُگُرسک (Zelenogorsk) شناخته شد و اکنون شهری فدرال در منطقه سن پیتربورگ و در نزدیکی مرز فنلاند است یورش شوروی به فنلاند و به رسمیت شناختن

Murmansk و چند جزیره در خلیج فنلاند و به اجاره گرفتن یک بندر دریایی - برداشتن استحکامات نظامی در کارلیا، که شوروی نیز از سوی خود چنین خواهد کرد - تقویت و تضمین بیشتر در پیمان عدم تجاوز و دوری از شرکت در اتحاد‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم به زیان هر یک از دو کشور خواهد بود.

استالین گفته بود:

«ما نمی‌توانیم جغرافیا را تغییر دهیم، شما هم نمی‌توانید، از آنجا که لنینگراد را نمی‌توان جا به جا کرد پس خط مرزها را بایستی در دورترها جا به جا و تعیین کرد»

شوروی خواستار جا به جایی مرز ایستمو کارلیا در تأمین امنیت لنینگراد، و دور کردن خطر از مناطق ذکر شده در بالا بود، چرا که با درگیری احتمالی جنگ، فنلاند می‌توانست با توبخانه سنگین شهر لنینگراد را هدف گیرد و مورد اصابت قرار دهد؛ در ازای این جا به جایی که در مجموع ۲،۷۶۱ کیلومتر مربع مساحت داشت، شوروی بیش از ۵،۵۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های خود را در مرزهای دیگر به فنلاند واگذار می‌کرد. با این پیشنهاد شوروی، در دولت فنلاند تضاد و دودستگی ایجاد شد، مخالفان با هرگونه قولنامه سیاسی و جغرافیایی، چون: وزیر خارجه فنلاند، اِركو (Erkko)، وزیر دفاع یوهو نیوکائِن (Juho Niukkanen) و موافقان یا رسیدن به توافق در مذاکرات، وزیر دارایی، تانر (Tanner) و ژنرال ارتش، مَترهیم (Mannerheim) بودند. تا نیمه ماه نوامبر (۱۹۳۹) دو مذاکره دیگر، در بیست و سوم و سی و یکم ماه اکتبر، در مسکو با حضور مولوتف و استالین، با تلاشی زیاد و در حد ممکن، کاهش خواست‌های خود، حتی در زمینه نظامی در منطقه هانکو (Hanko)، با هیئت نمایندگی فنلاند انجام شد، اما به نتیجه‌ای نرسید، نزدیک به پایان نشست دوم، در جایی، مولوتف در مقابل این همه نفی و سرسختی، با شگفتی پرسید: «آیا قصد شما تحریک به جنگ است؟». در پایان، تصمیم دولت فنلاند، به ویژه از زبان وزیر خارجه آن، اِركو، به نمایندگان خود، که در حقیقت روی به مولوتف و استالین داشت، اعلام کرد که حاضر به ادامه مذاکرات و پذیرفتن پیشنهاد شوروی نیست. از این زمان، همان اندک روابط دیپلماتیک لرزان که برقرار بود، تقریباً به پایان رسید.

چند هفته پس از پایان گفتگوها، در روز بیست و ششم نوامبر ۱۹۳۹ در شهرکِ مرزی مائینِیلا (Mainila) در نزدیکی خلیج فنلاند با شلیک توبخانه، چندین تن از ارتشی‌ها و شهروندان شوروی کشته شدند، شوروی و فنلاند بیدرنگ یکدیگر را متهم به این واقعه کردند، و این جرقه‌ای بود که سه روز پس از آن، در بیست و نهم



## خاطرات ترزا نوچه... بقیه از صفحه آخر

خواست حق رأی دادن را از آنان سلب کند. به ویژه این که شمار وسیعی از محکومین در دادگاه ویژه در طول بیست ساله سیاه، تقریباً همگی زنان کمونیست بودند، که این پختگی سیاسی زنان را نشان می داد. در حزب ما هم مانند بقیه احزاب در این مورد توافقی کامل وجود نداشت. سخن از عقب ماندگی زنان، به خصوص از عقب ماندگی زنان روستایی و زنان جنوب ایتالیا بود، که تحت تاثیر کلیسا هستند و سخن از این بود که بدین ترتیب "حزب دموکرات مسیحی" خواهد توانست میلیون ها رأی را نصیب خود کند.

اما نظر دیگری نیز وجود داشت، که رأی زنان خود نشانه ای است از به دست آوردن آزادی اجتماعی و دموکراسی و این که در جریان رأی گیری، توده های زنان عقب مانده نیز می توانند تجربه و آموزش سیاسی به دست آورند. از طرفی نتیجه چنین فعالیتی بستگی به چگونگی پیشبرد کار ما کمونیست ها داشت. "تولیاتی" بیش از پیش چه در داخل حزب و چه در خارج آن، برحق انتخاباتی زنان تأکید کرد و سرانجام برحق زنان در انتخابات صحنه گذاشته شد. قبل از رأی گیری برای مجلس قانون اساسی، برای بخش های اداری رأی گیری شد. در آن رأی گیری ها، همان طوری که پیش بینی می شد زنان خیلی هم بد رأی ندادند.

حزب تصمیم گرفت زنان را در لیست انتخاباتی تمام حوزه ها منظور کند. طبعاً زنانی را در نظر می گرفتند که در میان مردم محبوبیت داشتند و در نهضت مقاومت فعالیت داشته و از خودگذشتگی نشان داده بودند. زمانی که "لونگو" به من خبر داد که حزب تصمیم گرفته است مرا در لیست بگذارد، به او گفتم به شرطی قبول می کنم که در لیست "رجو امیلیا" گذاشته شوم. این پیشنهاد در جواب به ۱۹۳۲ در ایتالیا بود اگر هم نمی توانستم آن مسئله را روشن کنم. در واقع "لونگو" از من پرسید: "ولی رفقا خواهند پرسید چرا می خواهی در لیست حوزه "امیلیا" باشی، تو که اهل "تورینو"یی، هم در آن جا متولد شده ای و هم این که در آن جا سیاسی شدی و حالا البته در "میلان" کار می کنی. هیچ کس از پیشنهاد تو سر در نمی آورد."

در جوابش گفتم: "رهبران قدیمی مرکزیت حزب و خیلی از رفقای "امیلیا" خواهند فهمید. "تولیاتی" خواهد فهمید. از طرفی اگر مایلید در این مورد توضیح دهم من آماده ام". طبعاً هیچ کس توضیحی در این مورد که چرا می خواهم در لیست "امیلیا" باشم از من نخواست. مرا در دو سر لیست کانداتوری گذاشتند، یکی مربوط به حوزه "مودنا" - "رجو" و دیگری مربوط به "حوزه "پارما - پیاجنسا".

تبلیغات انتخاباتی بسیار خسته کننده بود. در همه جا، همچون همیشه آن قدر حرف زدم تا بکلی صدایم گرفت و دیگر در نیامد. علاوه بر تبلیغات انتخاباتی لازم بود فعالیتیم را در

که سال ها قبل مرا دوبار از چنگال "اورا" نجات داده بود، دیدم. پس از دعوت به انتخابات برای تشکیل جلسه قانون اساسی، شورای قبلی طبعاً مشاوره ها و بحث های خود را ملغی کرده بود. من و "لونگو" از زمانی که منزل گرفته بودیم دیگر در هتل دو ویل که در دوران "شورا" در آن جا بودیم، زندگی نمی کردیم، اما گاهی می رفتیم آن جا غذا می خوردیم. رفیق "پیکولاتو" در عوض هنوز در آن جا زندگی می کرد. او همین که ما رامی دید فوراً سر میز ما می آمد. این مسئله سبب حادثه ای شد که تا مدت ها در خاطرم باقی مانده بود.

یکی از رفقای زن از اهالی منطقه "رومانیا" که از پارتیزان های سابق بود و در طول جنگ آزادیبخش جنگیده بود، اغلب سر میز ما می نشست. یکی از آن روزها "رینا" از جایش بلند شد تا تا "لونگو" را همراهی کند گفت: "اما تو چگونه او را تحمل می کنی؟ نمی بینی حالتی به خود می گیرد که انگار زن "لونگو" است؟". کمی ناراحت شدم، به او جواب دادم: "رینا را سال ها است که می شناسم، همان طور که "لونگو" او را می شناسد و اگر هم در کارهایی که به او مربوط نیست دخالت می کند، بی شک از سر تعمد و غرض نیست". رفیق از جایش بلند شد و شانه هایش را درهم کشید و با تعجب نگاهی به من کرد و گفت: "اما اگر جای تو بودم چنین اجازه ای را به او نمی دادم".

در فرصتی آن چه را که آن رفیق به من گفته بود برای "لونگو" تعریف کردم و در عین حال گفتم: "بیچاره رینا، چقدر احتیاج دارد که رفیق مردی داشته بشد، اما از آن جا که دیگر جوان نیست این کار کمی برایش دشوار است".

"لونگو" بی آن که نگاهی به من بکند گفت: "در واقع او رفیق مرد دارد که یکی از رهبران است و مقامش هم بالا است".

حتی آن وقت هم منظور "لونگو" را نفهمیدم - یک لحظه فکر کردم که چگونه است که رفقا مرا به عنوان یک عنصر با هوش تلقی می کنند! - و در برابر آن گفته عجیب "لونگو" در شگفت ماندم و گفتم: "خوب آن طور که تومی گویی یک رهبر بالا مرتبه است، اگر "رینا" را انتخاب کرده است پس خیلی هم متکی به نفس نباید باشد". در این وقت "لونگو" به من نگاهی کرد، لبش را گزید، اما چیزی نگفت.

انتخابات برای تشکیل قانون اساسی اولین انتخابات سیاسی دموکراتیک پس از آزادی بود. در این انتخابات زنان هم رأی دادند، که بلاخره اکنون زنان هم حق رأی را در انتخاب داشتند. بعد از این که آنان در مبارزه علیه فاشیسم و در جنگ پارتیزانی شرکت کردند، دشوار بود اگر کسی می

مسکو امضاء شد؛ این «قرارداد مسکو» شرایط بسیار سختی را به فنلاند تحمیل کرد:

ایستمو کارلیا، شهر و همه بخشداري و بیپوری، شهر ویپرگ، شمار زیادی از پایگاه های (بنادر) دریایی ارتشی و منطقه گسترده ای در شمال دریاچه لانتکا به شوروی سپرده شد، که در مجموع ده تا دوازده / ۱۰ تا ۱۲٪ درصد (درصد) از خاک کشور فنلاند را دربر می گرفت، افزون بر این ها، شبه جزیره هانکو (Hanko) با تپه های بلند آن را، که در مذاکرات اکتبر ۱۹۳۹ با پافشاری خواستار آن شده بودند، برای مدت سی سال، به شوروی برای پایگاه نظامی اجاره داده شد. «جمهوری دموکراتیک فنلاند» در شهر تریئیکی که خاک آن اکنون با این قرارداد به شوروی تعلق داشت به موجودیت خود پایان داد.

خسارات جنگ افزارها، کشته شدگان و شمار شرکت کنندگان نظامی در این جنگ چنین بودند:

فنلاند:

- ۳۶۰،۰۰۰ تا ۰۰۰،۱۳۰ نظامی

- ۳۲ تانک مسلح

- ۱۴۵ تا ۲۸۵ هواپیما

- از ۲۲،۸۴۹ تا ۲۶،۶۶۲ کشته و مفقود

- ۴۳،۵۰۰ زخمی

- از ۸۰۰ تا ۱،۱۰۰ زندانی

- ۶۲ هواپیمای منهدم شده

شوروی:

- ۵۴۰،۰۰۰ تا ۹۰۰،۰۰۰ نظامی و داوطلب

- ۱،۵۰۰ تا ۲،۴۸۵ تانک مسلح

- ۱،۷۰۰ تا ۲،۷۳۵ هواپیما

- ۱۲۶،۸۷۵ کشته و مفقود

- ۲۶۴،۹۰۸ زخمی

- ۵،۴۶۸ تا ۵،۵۷۲ زندانی

- ۵۲۱ هواپیمای منهدم شده

- ۱،۸۰۰ تانک مسلح منهدم شده، به گفته فنلاندی ها، افزوده بر آن ۱،۷۰۰ تانک به دلایل فنی از دست داده شد.

در پایان اشاره کنیم که بیشتر خسارات شوروی در دو ماه آغازین جنگ بود و تا پایان آن فنلاند از پشتیبانی گسترده کشورهای سوئد، نروژ، دانمارک، مجارستان، بریتانیا، فرانسه و ایتالیا برخوردار بود.

عباس دهقان



زمان می گذشت و من به صحبت ادامه می دادم در آن میدان کوچک کسی جنب نمی خورد. زنان ناهار یکشنبه را حاضر کرده بودند و از منازل خود خارج می شدند. آنان به جای این که شوهران خود را به سر میز صدا بزنند، خودشان هم می ایستادند و به سخنرانی گوش فرا می دادند. به مجرد تمام شدن سخنرانی ام، مردم به شدت ابراز احساسات کردند و با فریاد های: "زنده باد آرماندو" در واقع از سخنانم استقبال کردند. آن رفرمیست که در حزب سوسیالیست به خوش نامی معروف بود، بعدها معاونت منشی "شلبا" را در دورانی که وزیر بود، به عهده داشت.

حزب ما در مبارزه انتخاباتی برای مجلس قانون گذاری موقعیت بزرگی به دست آورد. من در هر دو منطقه با ده هزار اختلاف رای بیشتر انتخاب شدم. به خاطر می آورم که رفقای "مودنا" می گفتند بعضی از خواهران روحانی هم به من رأی داده اند. در واقع در یکی از محله هایی که بسیاری از خواهران روحانی رأی داده بودند، آرای شان از تعداد افراد "عادی" که در شعبه محل

به نوبه خود شروع به صحبت کردم، به طوری که او را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادم. در برابرنقشی که من بازی کرده بودم، او چاره ای نداشت جز آن که صورت ظاهر را حفظ کند.

تصمیم گرفتم حرف هایش را به خودش پس بدهم. قبل از هرچیز از شهردار "پاوو لو" یعنی از "آرماندو" تشکر کردم. سپس از قهرمانی های او، واقعیت هایی را به اطلاع رساندم. از گرسنگی و سختی هایی که او تحمل کرده بود، گفتم. از زمانی که او به خاطر دستگیری توسط "اوورا" گریخته بود، داد سخن کردم و این که: او اگر می خواست در خدمت به حزبش پاسخ مثبت ندهد، می توانست با آرامش خیال در ایتالیا بماند و مبارزه اش را علیه فاشیسم ادامه ندهد. او اگر مغازه داری می کرد می توانست با خیال آسوده به تجارت خود مشغول شود. مانند شخص دیگری که تاجر شراب بود. اما "آرماندو" همچون خیلی از کمونیست ها، مبارزه را، فقر را، و بلاخره زندان را و جنگ مسلحانه را که او را به یک فرمانده پارتیزانی تبدیل کرد، ترجیح داد.

"فدراسیون کارگران پارچه بافی" ادامه دهم. با این که اوضاع تشکیلاتی سندیکا که آن را رهبری می کردم بهتر از گذشته بود، اما با وجود این کار زیاد بود و مسائل مطروحه بسیار. درعین حال خانواده ای هم داشتم که باید دست کم یکبار در هفته سری به آن ها بزنم.

برای رفتن به روستاها و شهرها، شب های زیادی در ترن بودم و روزهای زیادی را در اتومبیل می گذراندم. خوشبختانه وضع غذا در "امیلیا" خوب بود و در هرکجا که می خواستم، اتاق راحت و مناسبی در اختیارم بود، که این البته از برکت توجه رفقا بود که اغلب با استفاده از امکانات خانوادشان هوای کارم را داشتند. فضای آمیخته به لطف و مهربانی خانواده ها و در فرصت غذا خوردن، بودن در کنار مادران، عروس و دامادها و پسران و دختران خانواده به من آرامش و قوت قلب می داد.

اولین حادثه ای که در تبلیغات انتخاباتی به یاد می آورم، قضیه جدایی و انشعاب بود که سوسیال - دموکرات ها در سر می پروراندند و بدبختانه با موفقیت آن را جلو می بردند. می بایستی در "پاوولو" که شهر کوچک و بسیار زیبایی بود و در دامنه های جبال اطراف "مودنا" واقع شده بود، در جایی که مبارزات به گونه ای خشن و سخت جریان داشت مبارزه انتخاباتی را پیش می بردیم. در بین اسامی کاندیدهای کمونیست منطقه، نام رفیق "ریچی" - "آرماندو" - یکی از پرارزش ترین فرماندهان پارتیزانی جای داشت. اما "آرماندو" همه کاری از دستش بر می آمد، جز سخنرانی. بنابراین در شهر کوچک "پاوولو" او شهردار آن جا بود، قرار شد من و یک رفیق سوسیالیست که رفرمیستی پیر بود به جای آرماندو صحبت کنیم. رفیق سوسیالیست اظهار تمایل کرد که قبل از من صحبت کند و من هم قبول کردم. سخنان او باعث تعجب من شده بود، چرا که شاهکاری از دورویی بود. او بی آن که نامی از حزب معینی ببرد، هر کلمه اش علیه حزب کمونیست بود. اگر هم نامی از من و آرماندو نمی برد، لبه حمله اش در سخنرانی علیه هردوی ما بود. او از سوسیالیست های پیری بود که بر سرچایشان بدون ترس در ایتالیا ماندند، به خارج نرفتند و هیچگاه "کارت نان"، یعنی عضویت سندیکای فاشیستی را هم نگرفتند و همین که زمانش رسید، آماده بودند فاشیسم را سرنگون کنند. در حالی که سخنران به حرفش ادامه می داد، می دیدم که "آرماندو" رنگ به رنگ می شود و دستخوش هیجانات است، بدان حد که نگران آن بودم که مبادا به عکس العمل شدیدی کشانده شود که در این صورت حق با او بود. بنابراین از فرصتی کوتاه که سخنران آگاهانه مکث کرد تا با کف زدن های اطرافیانش استقبال شود، خودم را جلوی او قرار دادم و طوری وانمود کردم که به دریافت من، سخنرانی او تمام شده است و من





## زمستان می‌گذرد

– زمستان می‌گذرد  
و رو سیاهی به ذغال می‌ماند.

+ کدام ذغال؟  
همان که زمانی،

چماق بود و فرو می‌آمد برفرق آزادی؟

یا آنکه چوبش میز بازجو بود؟  
یا میز دادگاهی،

یا حتی چکشی که پیکر عدالت را  
له می‌کرد؟

کدام یک؟

همان که در تاریخ؛ دار بود برای هر  
کسی،

چون حسنک؟

– این‌ها هم می‌گذرد..

جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمرند.

+ کدام جوجه‌ها؟

همان که انسان اسیر در فقر و نابرابری  
دستش به آن نمی‌رسد؟

و فقط بوی آزار دهنده‌اش را می‌بلعد؟

بلند شد،

پنج‌جری رو به باغ پراز درختان بی‌برگ  
را گشود..

بهار پشت کوههای برفی بود.

هنوز مانده بود تا برسد.

سوز می‌آمد،

سوز سرمای گرسنگی،

رنج،

بیکاری،

فقر

بهارا پشت کوههای یخ زده به اسارت  
گرفته بودند....

«ایراندخت صابری»

می‌کردم ترنی در شب بگیرم و تمام شب را در راه باشم و روز بعد برای اعتصاب یا جلسه، کارم را تا شب ادامه دهم و شب را دوباره در ترن بگذرانم تا روز بعد بتوانم در نشست پارلمان که اجتناب ناپذیر بود شرکت کنم.

در آن زمان امکان مسافرت با هواپیما نبود، سندیکا هم پول زیادی در اختیار نداشت و آن چه در اختیار داشت باید با دقت و صرفه جویی مصرف کند. بسیار به ندرت واگن خواب می‌گرفتم. از طرفی واگن خواب هم برای من بی‌فایده بود، زیرا در ترن هیچ گاه، حتی در واگن خواب هم موفق به خوابیدن نمی‌شدم. تنها امتیازی که واگن خواب برایم داشت، این بود که می‌توانستم دراز بکشم و بهتر استراحت کنم.

لیلا آذرماه ۱۴۰۴

با قدردانی از کمک‌های

مالی رفقا و دوستان به حزب،

ذکر این نکته را ضروری می

دانیم که تکیه مالی حزب

به اعضاء و توداه‌ها در

پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی

انقلابی و پرولتاریائی است

در حفظ استقلال سازمانی و

جدا نشدن از طبقه کارگر

و توداه‌ها

بجز نوشته‌هایی که با امضای

تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر

نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد،

دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه

رنجبر به امضاهای فردی است و

مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان

می‌باشد.

نام نویسی کرده بودند بیشتر بود. حتی شک برم داشت که نکند خواهران روحانی مرا با "سنتا ترزا" اشتباه گرفته اند.

به این ترتیب به "مونته‌چیتوریو" بازگشتم، اما این بار نه به عنوان مشاور، بلکه به عنوان "نماینده مردم". مهم‌ترین وظیفه در نشست‌های مجلس، کار در جهت تهیه قانون اساسی دموکراتیک و جمهوری بود. تصمیم بر این شد که کمیسیونی از ۷۵ نماینده تعیین شود، سپس این کمیسیون به زیر کمیسیون‌هایی تقسیم شوند تا مواردی را که بعداً روی آن‌ها بحث و تصویب می‌شد طرح کنند. هر گروه پارلمانی نمایندگان خود را برای فرستادن به کمیسیون به نسبت هر تعداد رأی که در مجلس داشت معرفی می‌کرد. از حزب تقاضا کردم مرا هم جزو نمایندگان کمیسیون ۷۵ نفری معرفی کند، به طوری که بتوانم در کمیسیون‌هایی که به مسائل اقتصادی و اجتماعی می‌پرداخت فعالیت داشته باشم.

تنها زن عضو رهبری سندیکا در نشست‌های قانون‌گذاری بودم، حتی اگر هم در این نشست تعداد زنان نسبت به نشست‌های دیگر بیشتر بود. کادرهای سندیکایی درکل کم بودند، به همین دلیل زنی بین آنان وجود نداشت. به همین دلیل هم حزب با تقاضای من در کمیسیون ۷۵ نفری که به شوخی آنان را "کمیسیون قانون‌گذاران" می‌نامیدند موافقت کرد.

در این کمیسیون شخصیت‌هایی از هر حزبی که افرادی مهم تصور می‌شدند بودند. همین‌طور از حزب ما که اکثریتی از استادان، وکلاء، رهبران درجه اول و فقط چند نفری سندیکالیست که بیشتر به خاطر کمیسیون مسائل اقتصادی و اجتماعی تعیین شده بودند در این کمیسیون جمع بودند.

فعالیت در مجلس و در جلسات قانون‌گذاری، به ویژه برای کسانی که عضو کمیسیون ۷۵ نفری بودند خیلی پر مسئولیت‌تر از "شورا" بود. در طول بحث‌های مربوط به قانون اساسی، به ندرت در جلسات عمومی بحث می‌کردم. در جلسات ۷۵ نفری هم کم صحبت می‌کردم، اما در زیر کمیسیون روی مسائل اقتصادی و سیاسی زیاد صحبت می‌کردم. مسائل اقتصادی و سیاسی بیش از هر چیز مورد توجه من بود. به علاوه این که من در بین سندیکالیست‌ها احساس آسایش بیشتری می‌کردم. رقاباتی که در زیر کمیسیون‌ها با آن‌ها برخورد داشتم از همدستان آشکار طبقه سرمایه‌دار بودند، با وجود این در زندگی سندیکایی خود، به چگونگی برخورد موافق و مخالف آن‌ها عادت داشتم.

در عین حال که فعالیت خود را در "فدراسیون کارگران پارچه بافی" میلان ادامه می‌دادم، مجموعه‌ای که بایستی انجام می‌دادم کم نبودند. برای شرکت در جلسات، اعتصاب‌ها، فراخوان‌ها، کنگره‌های سراسری و یا محلی سعی



## متشکل و متحد شویم و برای پیروزی آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی مبارزه کنیم!

این روزها بار دیگر موجی از اعتراضات اجتماعی در کف خیابان‌های شهرهای ایران شکل گرفته است؛ اعتراضاتی که ریشه‌ی مستقیم آن در بحران عمیق معیشتی، تورم افسارگسیخته و فروپاشی مستمر قدرت خرید توده‌های مردم نهفته است. بحرانی که توان بازتولید حداقل زندگی را از اکثریت جامعه سلب کرده و سال‌هاست برآمد ساختاری آن از سوی نیروهای کارگری و مترقی مورد هشدار قرار گرفته است. این بار جرقه‌ی اعتراضات از سوی بازاریان تهران و در واکنش به افزایش قیمت طلا و بی‌ارزش شدن مداوم ریال زده شد؛ امری که نشان می‌دهد فقر

و ناامنی اقتصادی، که پیش‌تر لایه‌های فرودست جامعه را دربر گرفته بود، اکنون به بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی شهری و حتی لایه‌هایی از سرمایه‌ی تجاری نیز سرایت کرده است. این اعتراضات در امتداد سلسله‌جنبش‌هایی قرار دارد که طی دو دهه‌ی گذشته با مطالبات معیشتی، اجتماعی و سیاسی گوناگون بروز کرده‌اند: از اعتراض به گرانی بنزین تا خیزش‌های سراسری علیه سرکوب، از مبارزات زنان تا اعتصابات کارگری و صنفی. هرچند در برخی مقاطع فشار توده‌ای رژیم را به عقب‌نشینی‌های مقطعی واداشته است، اما این عقب‌نشینی‌ها

هرگز به تحقق پایدار خواست‌های مردم منجر نشده‌اند. استمرار شعارهایی چون «مرگ بر دیکتاتور»، «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» و «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» بیانگر گسست سیاسی عمیق توده‌ها از کل ساختار استبداد سرمایه‌داری حاکم است؛ ساختاری که در تاریخ معاصر ایران، هم در شکل سلطنتی و هم در شکل جمهوری اسلامی، بازتولید شده است.

با این حال، این جنبش‌های اعتراضی فارغ از صفت‌هایی چون خیزش یا جنبش اجتماعی تا کنون نتوانسته‌اند به پیروزی نهایی یا

### نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و نهم

جنگ دوم جهانی و شرکت موسولینی در آن (بخش چهارم)

همان گونه که در بخش گذشته وعده دادیم پیش از پرداختن به یورش نازی فاشیسم به ا. ج. شوروی سوسیالیستی به «جنگ زمستانی»، که از پایان سال ۱۹۳۹ تا بهار سال ۱۹۴۰ به وقوع پیوست، می‌پردازیم.

«جنگ زمستانی»

این جنگ میان ا. ج. شوروی و فنلاند ریشه‌ای دیرینه داشت که اندکی به تاریخچه آن اشاره می‌کنیم. در سده دوازدهم میلادی کشور فنلاند از سوی پادشاهی مسیحی سوئد تسخیر شده بود، پس از چند سده در سال ۱۷۳۱ بخش جنوبی آن، در سوی خلیج فنلاند تا نقطه شمالی بزرگترین دریاچه آب شیرین اروپا، لادشکئنه (به روسی Ладожское) یا لاککا (به فنلاندی Laatokka)، که بخش جنوبی آن در کنار منطقه سن پیتربورگ (لنینگراد) بود، در جنگ روسیه با سوئد، در دریای بالتیک، به امپراتوری روسیه الحاق شد و در سال ۱۸۰۹ از سوی تزار، الکساندر یکم پاؤلوویچ ژمانف (Aleksandr I Pavlovič)

Romanov، زاده: بیست و سوم ماه دسامبر ۱۷۷۷ درگذشت: یکم دسامبر ۱۸۲۵)، همه خاک فنلاند را با دادن خودمختاری گسترده و قول به ایجاد دولت فنلاندی، به روسیه پیوسته کرد. در نیمه دوم سال‌های هزار و هشتصد (هشتصد) الکساندر سوم الکساندروویچ ژمانف (Aleksandr III Aleksandrovič، زاده: دهم ماه مارس ۱۸۴۵ درگذشت: یکم ماه نوامبر ۱۸۹۴) با خواست یکپارچه و گسترده کردن سرزمین پهنای روسیه، در زمینه اداری و همگانی کردن زبان روسی در همه آن، قول و قرارها و بیشترین آزادی‌ها و خودمختاری داده شده از سوی الکساندر یکم و رفرم‌های مترقی

### خاطرات ترزا نوچه

کار آموز مجلس شورا

در این فاصله اوضاع سیاسی تغییر کرده بود. برای تعیین نمایندگانی که باید در تدوین قانون اساسی جمهوری دموکراتیک مشارکت کنند، اخذ رأی شده بود و اولین انتخابات اداری انجام پذیرفته بود. بر اساس قرارداد بر وحدت عمل، که ما را همچون گذشته با رفقای سوسیالیست متحد می‌کرد، تبلیغات انتخاباتی قابل قبولی را هدایت کردیم. نتیجه این که شهرداریانی که همگی از رفقا بودند و در "کمیته آزادیبخش ملی"

نیز در طول مبارزات آزادیبخش و پس از آن تأیید شان کرده بودند، انتخاب شدند. اینک برعهده من بود که علاوه بر انجام وظایف که رهبری سندیکا بود به نقاطی در منطقه شمال ایتالیا برای تبلیغاتی اداری بروم. به کرات به منطقه "امیلیا" رفته بودم، جایی که با رفقای محل ارتباط برقرار کرده بودم. رفقای شمال ایتالیا نگهداری از بچه‌های میلان" را که مورد توجه ام بود، همچنان به عهده داشتند. در ضمن رفقای "امیلیا"یی و رفقای مناطق دیگر که امکانات

بیشتری داشتند نگهداری بچه‌های شهرهای دیگری را که گرسنه‌تر از بچه‌های "میلان" بودند تقبل کرده بودند و این بچه‌ها سلامتی خود را باز می‌یافتند. رفیق "آتولینی" که اهل "رجو امیلیا" بود را دیدم. او مرا همراهی کرد تا در ویتربینی که شامل عکس‌هایی از رفقای که به طور وحشیانه به دست نازی فاشیست‌ها در طول جنگ آزادی بخش شهید شده بودند مراتب احترام را به جا آورم. در بین عکس‌ها ی این قهرمانان، عکس رفیقی را

## با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:  
[ranjbaran.org@gmail.com](mailto:ranjbaran.org@gmail.com)

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:  
[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)



بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان نشان می‌باشد.